



## نقش سیاسی خاندان بختیار در حکومت پهلوی

ضرغام عابدی خواه<sup>۱</sup>

### چکیده

خاندان های بزرگ در طول تاریخ ایران پیش و پس از اسلام نقش مؤثر و تعیین کننده ای در تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومت ها داشته اند. آن ها به دلیل نفوذ اقتصادی و پایگاه اجتماعی خود که تحت تأثیر سنت های ریشه دار فرهنگی ایران بود، همواره در پیروزی و ناکامی حکومت ها نقش داشتند. یکی از این حکومت ها که در طی دوران ۵۷ ساله خویش دوران پرفراز و نشیبی را از سر گذرانده، حکومت پهلوی است. در دل حکومت پهلوی، خاندان ها و اقوام صاحب نفوذ بسیاری نقش آفرین بودند که یکی از آن ها، قوم بختیاری بود که نقش مهمی را در امور سیاسی حکومت ایفا کردند. البته، خوانین بختیاری، پیش از پهلوی نیز در تحولات سیاسی نقش مؤثری داشتند، چنان که در عهد مشروطه سردار اسعد بختیاری توانست تهران را با کمک مردم بختیاری فتح کند. همین اقتدار قوم بختیاری باعث شد که محمدرضا پهلوی برای استفاده از نیروی این قوم دست به ازدواج سیاسی با ثریا بختیاری بزند. ثریا بختیاری، به عنوان زنی بانفوذ در دربار پهلوی عامل جذب بسیاری از بختیاری ها در ساختار قدرت شد. کسانی مانند تیمور بختیار، بنیانگذار ساواک و شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر دولت پهلوی از جمله سرآمدان قوم بختیاری هستند که تأثیر زیادی در عهد پهلوی دوم داشتند. هدف از انجام این پژوهش که به روش کتابخانه ای و با مطالعه منابع تاریخی صورت پذیرفته، بررسی جایگاه و نقش بختیاری ها به خصوص، تیمور بختیار و شاپور بختیار در تحولات سیاسی عصر پهلوی دوم است. یافته ها تحقیق حاکی از آن است که نخبگان بختیاری در این دوره نقش زیادی در تحولات سیاسی داشتند.

**واژگان کلیدی:** حکومت پهلوی، خاندان بختیار، تیمور بختیار، شاپور بختیار، تحولات سیاسی.

<sup>۱</sup>. دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شیراز.

## مقدمه

منطقه ی زاگرس میانی که یکی از کهن ترین مناطق ایران و جهان به شمار می رود و در طول چهارهزار سال گذشته همواره جوامع انسانی و فرهنگ های مختلفی را در دل خود پرورانیده و شاهد مراحل مختلف تکامل فرهنگ از دیرینه سنگی، میانه سنگی و نوسنگی تا مرحله شهرنشینی و تمدن بوده است، که با گذشته لرها پیوندی عمیق دارد (امان اللهی، ۱۳۷۹: ۳۲۶). قوم لر یکی از اقوام بزرگ ایرانی است که سکونتگاهشان از هزاران سال قبل مسکون بوده و ورود ایرانیان به این مناطق را ۸۰۰ - ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می دانند. از سوی دیگر مطابق نظر کارشناسان، زبان لری نیز مشتق از زبان پارسی باستان است که قرابت بسیاری با زبان فارسی دارد. واژه لرنامی است که برای اولین بار در قرن چهارم هجری بر ساکنان زاگرس میانی گذاشته شده است. براین اساس پی می بریم که از قرن چهارم به این سو مردمی به صورت یک قوم به نام لر با هویتی تازه بر اساس دو عنصر زبان و نامشان در این منطقه ظاهر شده اند (اصطخری، ۱۳۲۶: ۱۲۷). بررسی تاریخی از سرنوشت قوم لر به خوبی نشان می دهد که این قوم یکی از کهن ترین اقوام ایرانی الاصل و ساکن در فالت ایران بوده اند. رفتار نامناسب حکومت های مرکزی ایران در استفاده از شیوه های نامناسب در به انقیاد کشیدن لرها و منطقه لرستان و عدم توجه به اجرا و اعمال برنامه های عمرانی در لرستان باعث شده بود که لرها برای شانه خالی کردن از زیر یوغ حکومت های مرکزی که جز کسب منافع مرکزی خود اهداف دیگری را در منطقه دنبال نمی کردند، همواره در ستیز و کشمکش باشند تا امنیت و سرنوشت داخلی قلمرو خود و حتی دفاع از حدود و ثغور خارجی را خود به دست گیرند و همواره به استقلال درونی خود قانع باشند. این مسایل، ایالت لر نشین لرستان را به صورت یکی از مشکل آفرین ترین ایالت های ایران در آورده بود و باعث رشد و تداوم خصلت های مرکز گریزانه همراه باغرور و آزادمنشی و عصبیت های خاصی در میان عشایر لر شده بود. این وضعیت بدلیل سیاست های نامناسب حکومت قاجار تشدید شد و نفوذ عناصر کشورهای استعمارگر در میان لرها نیز بر دامنه آن افزود و بروز انقلاب مشروطه باعث تشدید بحران و ایجاد هرج و مرج در منطقه شد. (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۲۰۰) قوم لر نیز به عنوان یکی از اقوام اصیل ایرانی از دیرباز تا کنون نخبگان زیادی را در عرصه های مختلف سیاسی، فرهنگی، علمی و مذهبی به جامعه ایرانی ارائه کرده است. تعداد زیادی از این نخبگان وجهه هی بین المللی داشته و تعدادی دیگر نیز دارای پایگاه ملی و یا قومی رفیعی می باشند (بیات، ۱۳۷۶: ۳۳-۳۵).

از این خاندان های لر که نقش پررنگ و تاثیرگذاری را در ایران عصر مشروطه تا دوران پهلوی داشتند، خاندان بختیاری ها بودند. آن ها در طول تاریخ در میهن پرستی و بیگانه ستیزی سرآمد بودند. در هر مقطع تاریخ که کشور با هجوم بیگانگان مواجه بوده این قوم پر افتخار که بیش از ۷۵۰۰ سال سابقه دارد در دفاع از کشور نقش آفرینی های شجاعانه داشتند. فتح تهران و پایان دادن به حکومت استبدادی قاجاریه توسط بزرگان این قوم آزادی خواه مثل علی قلی خان سردار اسعد، صمصام السلطنه، ضرغام السلطنه در دوران مشروطه صورت گرفت. در دوره پهلوی اول ؛ اقدامات ظالمانه ی فراوانی از سوی رضا شاه بر علیه قوم بختیاری صورت می گرفت از جمله: دریافت مالیات های سنگین ؛ اعزام اجباری جوانان نان آور خانواده به سربازی، دریافت اجباری احشام روستاییان و عشایر، خلع صالح عشایر؛ اجبار عشایر به تخته قاپو؛ یکجانشینی و مجبور کردن مردان بختیاری به کنار گذاشت لباس بختیاری که بخشی از هویت این قوم بود و پوشیدن کلاه پهلوی از جمله دلایل ناراضیتی مردم در عرصه حکومت رضاشاه پهلوی بود. در چنین شرایطی ناراضیتی فراوانی در میان بختیاری ها بر علیه اقدامات دولت رضا شاه شکل گرفت. در بهار سال ۱۳۰۸ اقدامات رضاه شاه بر علیه بختیاری ها به اوج خود رسید و باعث ناراضیتی های فراوانی شد. خان آزادی خواه علی مردان خان بزرگان طوایف را در قشلاق گرمسیر برای مشورت فرا می خواند تا ببیند آیا در صورت قیام وی را حمایت می کنند؟ بزرگان بختیاری که از شرایط ظالمانه ای که حکومت برایشان ایجاد کرده ناراضی هستند با سوگند به قرآن هم قسم شدند که تا پای جان او را همراهی کنند به سرعت دیگر طوایف ناراضی از ظلم و تعدی پهلوی اول به علی مردان خان پیوستند. قیام بختیاری ها بر علیه رضا شاه آغاز می گردد؛ ابتدا مجاهدین بختیاری راه های ارتباطی را قطع کردند تا در صورت حمله قوای دولتی غافلگیر نشوند. خشم مردم از رضا شاه و اعمالش سبب گردید تا علی مردان خان همه جا با استقبال گسترده عموم مردم مواجه شود. به درخواست دولت؛ که از قیام بختیاری ها وحشت زده شده بود گروهی از خوانین از طرف دولت وارد مذاکره با علی مردان خان شدند. اما خوانین مسن نتوانستند خان جوان را قانع و از تصمیمش منصرف نمایند. در فارس،

چهارم‌حال و بختیاری علی مردان خان در جمع بزرگان مجاهدین رزمنده انگیزه و هدف قیام خود را توضیح داد و حاضران در این اردوی نظامی عهد بستند که تا آخرین نفس و تا جان در بدن دارند؛ برای نابودی رضا شاه بجنگند. این اردوی نظامی از ۱۲ نفر از سران بختیاری تشکیل گردید. این هیأت در حکم شورای فرماندهی جنگ بود سپس علی مردان خان رهسپار فریدن بیلاق عشایر چهارلنگ شد تا طوایف مذکور را برای همراهی در قیام فراخواند اردوی دو هزار نفری بختیاری که به مدت پنجاه روز در حال نبرد بود و از مهمات و اسلحه کافی و مجهزی نیز برخوردار نبود، شجاعانه جنگیدند و علی رغم خلق رشادت‌های فراوان با سلاح‌های ابتدایی، پس از چند روز در مقابل قشون مجهز، زبده و تازه نفس شکست خوردند. تعدادی شهید و عده زیادی مجروح و تعدادی نیز اسیر شدند. دیگر رزمندگان نیز از جمله علی مردان خان از مهلکه جان سالم بدر بردند ولی اعدام شد توسط حکومت پهلوی، در زمان حکومت محمد رضا شاه پهلوی هم که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، که یک دوره طولانی سی و هفت ساله را شامل می‌شود، در نوسانات و التهابات بسیاری غوطه‌ور گشت. هرچند در ابتدای سلطنت او تا حدودی فضای باز سیاسی در کشور ایجاد شد و فراکسیون‌های متعدد مجلس و احزاب گوناگون در سطح جامعه پدید آمدند، اما هرچه پایه‌های قدرت او بیشتر تثبیت می‌یافت، فضای باز سیاسی نیز تنگ‌تر می‌شد، جزء آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، معارض عمده‌ای برای محمد رضا شاه وجود نداشت و او بیست سال اول حکومت خود را با ملایمت سپری کرد. اما از سال‌های ۱۳۴۰ به بعد، هم شاه در رویه حکومتی خود گستاخ‌تر و مستبدتر شده بود و هم مخالفان او جدی‌تر در عرصه سیاست نمود و حضور یافتند. گروه‌ها و جریانات سیاسی بسیاری هر روز بیش از پیش شکل‌های ساختارمند گوناگون ظهور می‌کردند، که طیفی از مذهبی تا مارکسیستی را شامل می‌شد؛ اما دشمن عمده و سرسخت و خستگی‌ناپذیر شاه کسی نبود جز امام خمینی ره‌بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، که سرانجام حکومت پادشاهی را در ایران منقرض و جمهوری اسلامی را برپا ساخت (یوسفی فر، ۱۳۷۵: ۴۷-۴۳). با توجه به این که مشهورترین شخصیت‌های سیاسی لر از خاندان بختیاری که تأثیر زیادی در نظام سیاسی عهد پهلوی دوم داشتند، تیمور بختیار، شاپور بختیار، ثریا بختیاری بودند، بنابراین تمرکز این مقاله بیشتر بر روی این شخصیت‌ها می‌باشد که هم از دیگر اشخاص لر خاندان بختیار شناخته شده‌تر هستند و هم تأثیرگذاری بیشتری داشته‌اند.

### تیمور بختیار

تیمور بختیار در سال ۱۲۹۳ ش در روستای دزک از توابع شهرکرد استان چهارم‌حال بختیاری در قلعه دزک، که محل زندگی خاندان بختیاری می‌باشد، متولد شد. پدر وی فتح‌علی خان معروف به سردار معظم بختیاری فرزند لطف‌علی خان امیر مفخم، در ادوار هشتم، نهم و دهم مجلس شورای ملی نماینده‌ی ایل بختیاری در مجلس شورای ملی بود و مادرش نیز بی بی کوکب بختیار فرزند نصیرخان بختیار یکی از خوانین ایل بختیاری به شمار می‌آمد. نصیرخان فرزند امام قلی خان حاجی ایلخانی در کنار برادر بزرگ‌تر خود لطف‌علی خان جد پدری تیمور بختیار در جریان استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار از وی حمایت کردند و بنابراین لطف‌علی ملقب به مفخم و نصیرخان ملقب به سردار جنگ گردید (خاطرات سردار ظفر، ۱۳۵۲: ۲۳) نصیرخان مدت زیادی حکومت ایالت مهم ایران همچون اصفهان و یزد را دارا بوده و یا با داشتن مقام ایلخانی کل بختیاری، این ایل را اداره می‌نمود و در دوره‌ی چهارم نیز نماینده بختیاری‌ها در مجلس شورای ملی بود (دانشنامه تخت فولاد اصفهان، ۱۳۸۹: ۲۸۷) بی بی کوکب مادر تیمور بختیار نیز یکی از زنان فرهنگ دوست و دانش‌پرور تاریخ معاصر ایران می‌باشد. او نخستین بانوی ایرانی است که با مسافرت به اروپا و بازدید از شهرها و کشورهای مختلف خاطرات و وقایع سفر خود را به رشته‌ی تحریر درآورد. این بانوی ادب دوست در سفرنامه خود نشان داده است که فریب مظاهر و ظواهر عوام فریب‌فرنگستان و مغرب زمین را نخورده و در این سفرنامه به هویت و فرهنگ ملی و مذهبی خود وفادار مانده و از آن دفاع کرده است. بی بی کوکب بختیار همچنین در طی انقلاب مشروطه و تاریخ معاصر ایران در قلعه‌ی اختصاصی خود به نام دزک در چهارم‌حال بختیاری میزبان عده‌ای از رجال فرهنگی، ادبی و سیاسی روزگار خود بود که از جمله می‌توان از دکتر مصدق سیاستمدار تاریخ معاصر ایران نام برد (شاپور بختیار، ۱۳۹۱: ۹۳). بی بی کوکب به اندازه‌ای دانا و صاحب رأی بود که ویلسون به نظرات او در مورد حکومت قاجار استناد جسته و می‌نویسد: «سرکار بی بی معتقد بود مادام که سلاطین قاجاریه در این مملکت فرمانروایی می‌کنند، اهالی این کشور آب خوش از گلویشان پایین نخواهد رفت و اوضاع ناگوار کنونی اصلاح نخواهد شد (ویلسون، ۱۳۴۷: ۲۵). علت این صاحب نظری سیاسی بی بی

کوکب نیز روشن است. وی جدا از این که خود با فرهنگ و زیرک بود؛ همراه با شوهر خود در قلعه ی اربابی دزک میزبان بسیاری از بزرگان فرهنگ و ادب و رجال برجسته ی سیاسی بود. این قلعه روزگاری مأمن و پناهگاه فعال و متهمان سیاسی بود. علی اکبر دهخدا دانشمند و ادیب برجسته، وحید دستگردی شاعر شهیر اصفهانی، محمدتقی ملک الشعراى بهار شاعر و سیاستمدار معروف، آندره مالرو نویسنده برجسته فرانسوی از مهم ترین افراد برجسته ای بودند که به اقتضای روزگار در طی روزگاران مختلف در این قلعه اقامت داشته اند. بنابراین پدر و مادر تیمور بختیار و خود تیمور بختیار نیز با این بزرگان عرصه ی شعر و ادب و سیاست دیدار و گفت و گو و نشست و برخاست داشته اند و از محضر آن ها استفاده های علمی، فرهنگی و سیاسی برده اند. چنان که گفته آمد یکی از کسانی که به اقتضای سیاست آن روزگار مدتی را در قلعه دزدک گذرانده است، محمد مصدق بود که در آن روزگار لقب مصدق السلطنه داشت و در منصب والی ایالت فارس بر آن ایالت حکمروایی می کرد. اما با وقوع کودتای اسفند 1299 و رسیدن سیدضیاءالدین طباطبایی به منصب نخست وزیری ایران، اغلب رجال و مقامات مملکتی دستگیر و زندانی شدند. بنابراین، مصدق که از جانب دولت جدید خود را در خطر می دید حکومت فارس را رها کرده و از خان های بختیاری تقاضای کمک نمود تا به وی پناه بدهند. بدین ترتیب امیرافخم و سردار معظم، پدر و پدربزرگ تیمور بختیار به او پناه دادند. بی بی کوکب مادر تیمور بختیار که شم سیاسی قوی داشتند؛ جایگاه و شأن والایی برای مصدق قائل بود و از هر حیث مقدمات اقامت و پذیرایی درخور از او را فراهم ساخت. سند این پذیرایی موجود است. تیمور بختیار در چنین خانواده ای زاده و بالیده شد. بنابراین مراحل ترقی وی دور از انتظار نبوده است. وی پس از گذراندن مراحل اولیه تحصیلی، به دانشگاه نظام راه پیدا کرد و با درجه ستوان دومی مشغول به خدمت در ارتش گردید. عوامل چندی موجب شد که این خانزاده بختیاری سیر مدارج ترقی را در ارتش طی نماید و در نهایت به ریاست سازمان ساواک نائل گردد. در عللی که منجر به طی مدارجی عالی در مدت زمانی کوتاه توسط وی انجام گرفت، دو علت اصلی را می توان کامل به صورتی بارز مشاهده کرد: ۱- خصوصیت شخصیتی بختیار ۲- وجود ثریا بختیار در دربار ۳- تحولات زمانه و نیاز شاه به شخصیت بختیار.

### خصوصیات شخصی تیمور بختیار

در مورد خصوصیت شخصیتی تیمور بختیار باید گفت که وی شخصی با استعداد بوده است. او تا حدود ۱۰ سالگی در قلعه دزک به رسم خانوادگی زیر نظر دایه و یکی از ملاهای محلی به نام مرحوم آخوند ملاعلی نقی بهروزی شریعتی به تحصیل دروس اولیه مشغول بود و سپس تحصیلات کلاسیک خود را تا سیکل در اصفهان گذراند، اما به دلیل سوءظن رضاشاه به سران ایل بختیاری، به همراه شاپور بختیار برای ادامه ی تحصیلات به لبنان رفت و آن جا در مدرسه فرانسوی بیروت به تحصیل پرداخت. پس از پایان تحصیلات مقدماتی یک سال دوره ی مهندسی دید و سپس برای تحصیل در مدرسه نظامی (سنسیر) به فرانسه رفت. دو سال بعد این مدرسه را با درجه ی ستوان دومی ترک کرد و به ایران بازگشت و در هنگ حمله جمشیدآباد تهران مشغول به کار شد. سپس سرهنگ دوم بختیار برای ادامه ی تحصیل به دانشگاه جنگ می رود و در ۱۳۲۹ با احرار شاگرد اولی و کسب نشان درجه اول دانش به سمت رئیس ستاد لشکر گارد شاهنشاهی تحت فرماندهی سرتیپ حسین منوچهری بهرام آریانا مشغول کار می شود.

بنابراین کسی که در دانشگاه هنگ موفق به احرار شاگرد اولی و کسب نشان درجه اول دانش شده است، باید شخص با استعداد و دارای نبوغ نظامی بوده باشد. البته وی نبوغ خود را در مسیر درستی به کار نبردند. او در نخستین سال های خدمتش، به ترتیب، فرمانده دسته، آجودان هنگ، رئیس رکن چهارم ستاد لشکر، فرمانده سواران و رئیس ستاد لشکر گارد شاهنشاهی بود، فرمانده لشکر ۲ زرهی مرکز، فرماندار نظامی تهران، معاون نخست وزیر بودند. (مشار، ۱۳۴۰: ۳۲۷).

در سال ۱۳۲۵، با درجه سرگردی به ارتش پیوست و در رویارویی با فرقه دمکرات به زنجان و آذربایجان رفت و چندی عهده دار آموزش نظامی تفنگداران محلی تحت امر ذوالفقاری ها در زنجان بود. گفته می شود که یک بار نیروهای فرقه دمکرات دستگیرش کردند ولی او توانست با خواهش و تمنا آزاد شود (تفرشی، بی تا: ۱۳۲)؛ گذشته چراغ راه آینده است.

تیمور بختیار در واپسین حمله به نیروهای فرقه دمکرات در آذر ۱۳۲۵، به فرماندهی سرلشکر ابراهیم ضرابی، در شکست دادن آن فرقه نقش داشت، در نتیجه به درجه سرهنگ دومی رسید (فردوست، ۱۳۷۰: ۴۷۰). شورش ابوالقاسم خان بختیار در منطقه بختیاری، در دوره نخست وزیری مصدق، تیمور بختیار که از اقوام نزدیک ابوالقاسم خان بود، مأمور مقابله با او شد و با دو گردان پیاده به اصفهان رفت. مصدق، او را پس از توفیق در این مأموریت، با درجه سرهنگی به فرماندهی تیپ کرمانشاه برگزید (بهنود، ۱۳۶۶: ۳۶۶). همزمان با مخالفت های جدی دربار و نظامیان حامی شاه با حکومت مصدق، بختیار به عضویت افسران فدایی شاه درآمد. او در جریان وقایع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از افسران مؤثر بود (معینیان، ۱۳۳۳: ۱۶۰). از طریق جوگودوین معاون کرمیت روزولت با طراحان خارجی همکاری می کرد (تفرشی، بی تا: ۱/۶۵) در ۲۶ مرداد، سرهنگ عباس فرزندگان برای رساندن پیام روزولت و زاهدی به بختیار و جلب همکاری او، به کرمانشاه رفت (نجاتی، ۱۳۶۸: ۳۶۱) در این دیدار، قرار گذاشتند که تیپ کرمانشاه با کودتاچیان همکاری کند، و اگر مصدق برای این تیپ فرمانده جدیدی معرفی کرد، بختیار او را دستگیر سازد. و در صورت لزوم، برای تصرف تهران و سرنگونی دولت مصدق به مرکز حرکت کند. بختیار، آمادگی خود را برای حمله به تهران اعلام کرد. با این همه، نیازی به همکاری تیپ کرمانشاه پیش نیامد و کودتا بسرعت پیروز شد. (اتابکی و بنی احمد، بی تا: ۱۷۹) پس از پیروزی کودتا، بختیار در ۲۹ مرداد به درجه سرتیپی ترفیع یافت و به فرماندهی لشکر تازه تأسیس ۲ زرهی منصوب شد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۱۶۰).

علاوه بر این، روحیه بی باکی و تهوری که بختیار در وجودش نهفته بود، از وی فردی توانا ساخته بود که این توانایی را در جنگ با فرقه تجزیه طلب آذربایجان و یا کودتای آمریکایی سال ۱۳۳۲ و بعد از آن که قلع و قمع توده ای ها و بهائیان بود، به عینه می توان مشاهده کرد. (فردوست، ۱۳۷۱: ۹۸)

### ثریا بختیاری در دربار : عامل رشد تیمور بختیار

عامل دیگری که در رشد و پیشرفت تیمور بختیار نقش داشت، وجود ثریا بختیاری از بستگان تیمور بختیار در دربار شاه بود. وقتی ثریا اسفندیاری بختیاری با شاه ازدواج کرد و ملکه ایران شد، سران ایل بختیاری به دربار راه یافتند و به تنی چند از آنان مقاماتی در دربار داده شد و عنوان گردید که شاه قصد دارد جبران اعمال ناپسند رضاشاه نسبت به بختیاری ها و کشتن کسانی همچون سردار اسعد بختیاری، خان بابا اسعد بختیاری و امثال هم را بکند. از این زمان بود که پای سرهنگ دوم و سپس سرهنگ بختیار به دربار باز شد و مورد توجه شاه قرار گرفت. بختیار نسبت خانوادگی پسرعمو- دخترعمویی با ثریا همسر شاه داشت و آن زمان بختیاری ها به دلیل این که ملکه و همسر شاه از خانواده و ایل آنان بود کیا و بیایی پیدا کرده بودند. بدین سان انجام موفقیت آمیز مأموریت نظامی و خویشاوندی وی با ثریا اسفندیاری او را به فرماندهی یکی از تیپ های تهران رساند (عربانی، ۱۳۹۰: ۳۹).

### تحولات زمانه و نیاز شاه به تیمور بختیار

یکی دیگر از مواردی که در رشد سریع تیمور بختیار نقش داشت؛ بی ثباتی جامعه ایران آن روزگار، این باور را به ذهن محمدرضا در دهه های ۲۰ و ۳۰ به وجود آورده بود که مشیت آهنین بختیار می تواند پشتوانه خوبی برای حکومت و سلطنتش باشد. بنابراین با توجه به خصوصیت شخصیتی بختیار و جامعه ایران در دو دهه مذکور، شاه اجازه ورود بختیار به الیگارش می داد.

### شاپور بختیار

شاپور بختیار در سال ۱۲۹۳ در جنوب غربی ایران به دنیا آمد. نام پدر او محمدرضا معروف به سردار فاتح و مادر او نازیگم بود. خانواده او از طوایف ایل بختیاری بودند. شاپور بختیار در کتاب یک رنگی اطلاعات خوبی از پیشینه و سابقه تاریخی ایل بختیاری و اجداد خود به دست می دهد. وی می گوید: «نام خانوادگی من نام منطقه ای از ایران باستان نیز هست، منطقه ای کوهستانی، سر سخت بر دامنه کوه

های زاگرس در جنوب غربی کشور گسترده شده است. چنان دور از دسترس است که حتی از هجوم اسکندر مقدونی نیز در امان ماند» (بختیار، بی تا: ۱۴).

شاپور بختیار با استناد به سعدی شیرازی که می گوید:

بلند اختری نام او بختیار قوی دست گه بود و سرمایه دار

به کوی گدایان درش خانه بود زرش همچو گندم به پیمانه بود. (سعدی، باب پنجم)

خانواده خود را یکی از قدیمی ترین خاندان های بختیاری می داند و می نویسد: «من در آن جا میان دو کوه کالر و سبزکوه که هر کدام بیش از چهار هزار متر ارتفاع دارد، در طبیعتی که بر آدمی مسلط است، زیر برف و باران و باد به دنیا آمده ام. آب و هوای آن جا آب و هوای اقلیمی است، در آن جا آدم سینه به سینه آسمان است و هنگام شب سنگینی ستاره ها بر پلک چشم ها حس می شود. ما از چهار قرن پیش فرمان و عنوان افتخاری حکمرانی منطقه را داریم. نیاکان من همراه نادرشاه که در سنه ۱۱۱۵ شمسی، یعنی پس از شکست دادن ترکان در همدان و بیرون راندن افغانه، بر تخت سلطنت نشست، جنگیدند.

شاپور بختیار می گوید: «اجداد من با پیروزی های مکرر در افغانستان و هندوستان، با مسما بودن این نام بختیار را به محک تجربه زدند. در این هر دو کشور، هنوز عده ای با نام بختیار زندگی می کنند، همه خوشان بسیار دور منند که در ممالکی که بر آن فاتح شده بودند خانه گزیدند. به عنوان مثال و محض ارضای کنجکاوی، من و وکیل مدافع زبردست علی بوتو، رئیس جمهور سابق پاکستان، هر دو از یک ریشه ایم» (بختیار، بی تا: ۱۵).

شاپور بختیار در این کتاب خود واقعیت های قابل توجهی در مورد خاندان بختیاری می گوید که در دیگر منابع کمتر به آن ها توجه شده است. همین موضوع که یکی از رئیس جمهورهای پاکستان علی بوتو بختیاری بوده است؛ تاکنون در دیگر منابع به آن توجه نشده است که خود می تواند موضوعی جالب و بحث برانگیز باشد که نیاز به تحقیقات گسترده تری دارد.

در هر حال بختیار از نفوذ خاندان خود در سطح محلی و ملی سخن می گوید و می نویسد: «سرزمین ما تا همین اواخر از سلطه دولت مرکزی نیز به دور بود و خانواده ما تا زمان تدوین قانون اساسی، بدون وقفه در سطح محلی صاحب نفوذ و قدرت بود و از سلطنت مشروطه به بعد، در سطح مملکتی به میدان فعال پا گذاشت ... جد بزرگ من، در صدد توسعه قلمرو ایلش برآمد که در زمان او نسبت به گذشته محدودتر شده بود. وی از دو سو به این کار پرداخت، یکی از طرف شمال شرقی به سمت شهر اصفهان و دیگر از طریق جنوب غربی در جهت اهواز.» (همان، ۱۶).

همچنین شاپور بختیار از مقابله پدر بزرگش در مقابل نیروهای استعماری روس و انگلیس سخن می گوید و این که صمصام السلطنه که دو بار به مقام نخست وزیری رسید، در دفاع از منافع ایران در مقابل توسعه طلبی قدرت های استعماری نقش اساسی ایفا کرده است. صمصام السلطنه برای دفاع از قانون اساسی نیز فعال بود. اجرای فرمان مشروطیت که در سال ۱۲۸۵ به امضای مظفرالدین شاه رسید موجب اغتشاش های قابل ملاحظه ای در کشور شده بود. هم زمان با آزادی خواهان شمال که برای حفظ و حراست شکل جدی حکومت مسلح می شدند، صمصام نیز قشونی آماده کرد و به طرف اصفهان به راه افتاد و این شهر را تصرف نمود. محمدعلی شاه حاضر به اجرای قانون اساسی نشد، در نتیجه شورشیان شمال و جنوب به تهران ریختند و پایتخت را به دست گرفتند. دولت موقتی که پس از خلع محمدعلی شاه تشکیل شد، توسط دو نفر اداره می شد؛ یکی از آن دو، سردار اسعد بختیاری، عموی مادر بختیار بود (همان، ۱۷).

قابل توجه این که صمصام آن قدر نفوذ داشت که پس از آن که احمدشاه او را از سمت نخست وزیری معزول کرد، با آن که وزرای جدید نیز تعیین شدند، صمصام حاضر نشد از مقام خود کناره گیری کند. کابینه او در اقلیت قرار نگرفته بود و بر طبق قانون اساسی، پادشاه



نمی توانست او را از کار برکنار سازد. پدر شاپوربختیار نیز مردی فرهنگ دوست و سیاسی بود. شاپور بختیار در رابطه با پدر خود می گوید: «پدرم نیز در حدود ۲۶ سالگی علیه حکومت خودکامه محمدعلی شاه و برای حفظ سلطنت مشروطه به پا خاست. پدر، هم مرد رزم بود و هم اهل تفکر. خود فرصت و امکان رفتن و تحصیل کردن در اروپا را پیدا نکرده بود و کمبود تحصیلات کلاسیک را با خواندن بیش از حد، جبران می کرد ... پدرم بدون وقفه سر به میان کتاب هایش برده است. این صاحب تیول، این فتودال قدیم، به کتاب عشق می ورزید. زبان ادبی و محاوره عرب و انگلیسی و طبعاً فارسی را خوب می دانست.» (همان، ۱۹).

پدر شاپور بختیار در رهبری شورشی بر علیه رضاشاه شرکت کرده بود که در اعتراض به زیاده روی های دولت مرکزی و دخالت هایش در امور ایلی شکل گرفته بود. این شورش با اعلان عفو عمومی ختم شد و پدر شاپور بختیار و عده ای از همراهانش در تهران تحت نظر قرار گرفتند، ولی بعد از چهار سال ناگهان رضاشاه دستور تیرباران همگی را صادر می کند. (همان، ۲۳).

### تحصیلات شاپور بختیار

شاپور بختیار تحصیلات دوره ی ابتدایی را در شهرکرد گذراند، ولی در همین ایام پدر او وی را تشویق به حفظ شعر و مطالعه می کند. وی خود می نویسد: «کتاب هایی که در کودکی مرا احاطه کرده بود بر من اثری عمیق داشت. من قدرت حافظه ام را به پدرم مدیونم. اسب سواری را دوست داشتم و پدر در صورتی بهمن اجازه سواری می داد که هر روز برایش سی بیت، یعنی شصت مصراع، شعر از بر بخوانم. آن چه من از ادب فارسی می دانم به همان دوران بازمی گردد.» (همان، ۲۵). بختیار تحصیلات متوسطه را ابتدا در اصفهان و سپس در بیروت به پایان رساند. او مدرک دیپلم ریاضی خود را از مدرسه فرانسوی بیروت دریافت کرد. آشنایی او با دنیای سیاست و نظریات سوسیال دموکرات ها و علاقه به فرهنگ و ادبیات فرانسه خصوصاً شعر از همان دبیرستان فرانسوی شروع شد و تا آخر با او ماند. بختیار قصد داشت بلافاصله بعد از اتمام دبیرستان به پاریس برود، اما در ۱۳۱۳ اعدام پدر و ۴ تن از خویشاوندانش به جرم شورش مسلحانه، در جهت سرکوب ایالت توسط رضاشاه چاره ای جز بازگشت به ایران برای او باقی نگذاشت. وی در ۱۳۱۵ به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن ثبت نام کرد. در ۱۳۱۸ با مدرک کارشناسی از این دانشگاه فارغ التحصیل شد با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال فرانسه تحصیلاتش با وقفه ای ۲ ساله روبه روشد. شاپور وارد نهضت مقاومت ملی فرانسه شد و به عنوان یکی از سربازان فرانسه ارتش سربازان خارجی مقیم فرانسه در گردان اورلئان در راه آزادی این کشور جنگید. البته پیش از این هم برای شرکت در جنگ جمهوری خواهان اسپانیا علیه فرانکو داوطلب شده بود. وی دلیل این کار خود را این گونه بیان می کند: «نهان قدر به دلیل همدلی و همفکری با دید جمهوری خواهان، بلکه به این خاطر که در این ماجرا به وضوح قانون شکنی شده بود و من قانون گرا نمی توانستم بپذیرم که آدمی چون فرانکو بگوید «من به این دلیل که این یا آن را نمی خواهم قوانین را زیر پا می گذارم» و در نتیجه نه فقط ریاست کند بلکه خود را منشأ و سرچشمه حق و قانون هم بداند.»

واقعیت این است که انسان ممکن الخطاست و در طول عمر خود در کنار نقاط منفی، نقاط مثبتی هم دارد و وظیفه یک محقق این است که هر دو را بیان دارد. بنابراین می توان در این زمینه مبارزه با فرانکو شاپوربختیار را به عنوان یک ایرانی که یک دوره از عمر خود را به بیراهه رفته است و خطاکار محسوب می شود، تحسین کرد. چرا که وی می توانست در فرانسه دنبال عیش و نوش و لذات جوانی خود باشد، ولی او داوطلب جنگ با فرانکو و سپس جنگ با هیتلر می شود و در جنگ با هیتلر نیز شرکت می کند و آن هم با سختی وی در رابطه با شرکت خود در جنگ با هیتلر می نویسد: «در سوم سپتامبر ۱۹۳۹ بریتانیای کبیر و فرانسه به آلمان که به اندازه کافی بهانه به دست این دو داده بود، اعلان جنگ دادند. من تصمیم را گرفته بودم، می دانستم که نمی توانم خارج این ماجرا بمانم و همه چیز نشانگر راهی بود که می بایست دنبال کنم. می خواستم به عنوان داوطلب وارد ارتش فرانسه شوم. برای این کار به نیس رفتم. در آن جا از همه جواب سربال شنیدم. می گفتند: شما که ساکن پاریس هستید در همان جا هم اقدام کنید! حیرت آور بود، با کسی که حاضر بود جانش را برای این ملک بدهد چنین رفتار می کردند! ولی من چون به نظم و قاعده پایبندم به پاریس برگشتم و در آن جا به تمام وسائل متوسل

شدم، تا بالاخره روزی از طرف دفاتر نظامی جواب آمد که درلژیون خارجی اسم نویسی کنید. این جواب برای من قابل قبول نبود. بیش از یک سال بود که همسفرانوسوی داشتم، پنجمین سالی بود که در فرانسه به سر می بردم. فارغ التحصیل دانشگاه های فرانسوی بودم.

بنابراین به خودم حق می دادم دوشادوش فرانسویان بجنگم. با این که در نهایت امر مسئولین به استدلال من عنایت کردند تا بالاخره برای آزمایش طبیی احضار شدم. در آن زمان ۲۶ سال داشتم. ورزشکار هم بودم، پزشک مرا برای خدمت مناسب تشخیص داد (همان، ۳۲).

بختیار در این جنگ یک بار هم در محاصره نیروهای آلمانی گیر می افتد که بقول خود معجزه آسا نجات پیدا می کند. وی در فرانسه نیز طعم زندان را می چشد او در لباس نظام با رفیقی از خود که معتقد به پیروزی هیتلر بود و گفته بود که فرانسه و انگلستان به اشغال دائمی هیتلر در می آیند درگیر شده بود و هرکدام به ۱۵ روز بازداشت محکوم می شوند (همان، ۳۳).

شاپور بختیار بعدها که به ایران برمی گردد و با محمدرضاشاه ملاقاتی دارد، در جواب او که گفته بود: «شنیده ام که در ارتش فرانسه هم جنگیده ای؟ پاسخ می دهد. بله فرانسه کشوری است که به من وسعت مشرب داده است. وقتی شعله جنگ در آن کشور زبانه کشید طبیعی بود که من به خاموش کردن آتش کمک کنم، کاری که هرکسی به هنگام آتش سوزی خانه همسایه اش می کند» (همان، ۳۷).

شاپور بختیار در ۱۳۲۴ دکترای خود را در حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه سوربن دریافت کرد. رساله دکترایش درباره ی رابطه ی مذهب با قدرت سیاسی در جوامع باستانی جدایی دین از سیاست بود. البته شاپور بختیار از رساله دیگری که به سرانجام نرسانده نیز سخن می گوید: «خاتمه خدمت در ارتش، به من این فرصت را داده بود که به پاریس بازگردم و دوباره در سوربن و دانشکده حقوق برای گذراندن دو رساله دکترای نام نویسی کنم. یکی از این دو رساله که در باره امکانات بالقوه تفکر بود، هرگز به پایان نرسید. تمام توجه و دقت من وقف رساله دیگر شد عنوان این رساله رابطه میان قدرت سیاسی و مذهب در جوامع باستانی بود» (همان، ۳۸).

چنان که ذکر شد شاپور بختیار به شعر علاقه داشت و این علاقه را هم به پدر خود مدیون بود. وی راجع به علاقه خود به شعر می گوید: «در ایران دو چیز مرا به شوق می آورد اول شعر که همیشه آسمانی است و بعد قالی که کاملاً زمینی است» (همان، ۵۷).

### ثریا اسفندیاری بختیاری

ثریا اسفندیاری بختیاری همسر دوم محمدرضا پهلوی، در اول تیرماه ۱۳۱۱ شمسی در بیمارستان میسیون انگلیسی اصفهان به دنیا آمد. پدرش خلیل، فرزند سردار اسعد از خانزاده های ایل بختیاری بود (اسفندیاری، ۱۳۷۵: ۱۵). بختیاری ثریا اسفندیاری بختیاری درباره خانواده اش این چنین می نویسد:

«سردار اسعد پدر پدرم بود، او صاحب خدم و حشم فراوان و سواران زیادی بود و پس از ترک زندگی صحرانشینی دست به تأسیس و ساختن چند آبادی زد، بستگان و عموزادگان و عموها و دایی ها نیز به او تاسی نمودند و هر کجا که آب بود، همان جا مقیم شدند. از این زمان بود که کشاورزی آن ها گسترش پیدا کرد؛ رودخانه کارون از قلمرو حکومت آن ها می گذشت، قایق رانان که در مسیر رودخانه یا از عرض آن عبور می کردند، می بایست یک حق گمرک می پرداختند. با پول این درآمد، پدر بزرگم چندین پل معلق و جادهای که در این زمان تنها راه ارتباطی به سوی خلیج فارس و اقیانوس هند به شمار می رفت، احداث کرد. پدر بزرگ و جدم مردانی بودند الیق و با تجربه. گرچه پدر بزرگم، سردار اسعد، هرگز به اروپا نرفت، اما دوست داشت دورتادورش را وسایل رفاه و آسایش غربی بپوشاند، هر سال فرستادگان معتمدش را به مسکو و سن پترزبورگ برای خرید پارچه های گران بها و و مبیل و کریستال های بوهیم بخشی از چکسلواکی که مرکز یکی از مرغوب ترین تولیدات کریستال جهان است و ظروف نقره و سایر اشیا لوکس می فرستاد» (اسفندیاری، ۱۳۷۵: ۱-۳) ده ایران در آلمان شد و پس از جدایی شاه با دخترش همچنان آن سمت را داشت تا این که در ۱۳۴۰ از کار برکنار شد (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۱۷).



خلیل اسفندیاری بختیاری مشاغلی از جمله وزیر مختار در آلمان، نماینده ایران در شورای متفقین، مشاور عالی اقتصادی افتخاری در آلمان و هلند، سفیر کبیر در بن ... را عهده دار بوده است. وی املاک زیادی در سراسر کشور داشت و پس از آخرین مسافرت به ایران در کشور ماند و طی چند دوره مسافرت بخشی از این املاک را در گرگان، اصفهان، سرخ حصار و نارمک، قهفرخ شهر کرد و خوزستان به فروش رساند؛ در طول خدمت به رژیم پهلوی نشان درجه اول همایون را نیز دریافت نمود (دولت مردان عصر پهلوی به روایت ساواک، ۱۳۸۵: ۱۰۲).

آوا، مادر ثریا، نیز یک مسیحی پروتستان آلمانی و زاده مسکو بود. پدربزرگ وی به دعوت تزار، برای کار در کارخانه تفنگ سازی به روسیه رفت؛ اما زمانی که آوا یازده ساله بود، در جریان انقلاب اکتبر اتحاد شوروی با خانواده به آلمان غربی بازگشت و در برلن ساکن شد (همان، ۱۳). خلیل بیست و دو ساله که در پاییز ۱۹۲۴ م برای تحصیل به برلین رفته بود، با آوا آشنا شد. آوا همزمان با تحصیل، در رستوران نیز کار می کرد و (طلوعی، ۱۳۸۲: ۱۰) و آن ها پس از پانزده ماه، طبق آیین اسلام با یکدیگر ازدواج کردند و دو سال بعد با پایان یافتن تحصیلات خلیل در رشته اقتصاد، عازم ایران شدند.

ثریا در ششمین سال ازدواج آن ها متولد شد. آوا به دلیل شیوع بیماری، ثریا را در هشت ماهگی به آلمان برد. خلیل نیز شش ماه بعد به آنان پیوست. کودکی ثریا تا پنج سالگی که دوباره به ایران بازگشتند در آلمان سپری شد و پس از بازگشت، در اصفهان ساکن شدند. همزمان با رشد ثریا در میان کودکان فامیل و طبیعت صحرا، پدر و مادرش توجه ویژه ای به آموزش وی داشتند. آوا به علت به داشتن بودن آموزشگاه های ایرانی و علاقه مندی به تربیت فرزندانش به سبک اروپایی (اسفندیاری بختیاری، ۱۳۷۵: ۵۴) و ثریا را به کلاس های آلمانی های مقیم ایران فرستاد؛ اما از ژوئن ۱۹۴۱ م به علت اشغال ایران از سوی متفقین و تبعید آلمانی ها، ثریا به منزل معلم خود رفته، ضمن ادامه تحصیل به طور خصوصی به فراگیری پیانو نیز پرداخت از آن جا که از نظر پدر، تحصیلات فارسی نیز برای ثریا الزامی بود، عصرها معلمی بدین منظور به آموزش ویمی پرداخت (همان، ۳۳).

در ۱۹۴۴ م پدر و مادر ثریا، او را به یک میسیون انگلیسی، ویژه دانش آموزان ایرانی مدرسه بهشت آیین فرستادند. ثریا موفق شد ۷ پایه را با کمک معلم خصوصی، برای آموزش و جبران برخی عقب ماندگی های درسی، طی ۵ سال، در پانزده سالگی به اتمام برساند (همان، ۵۷). همزمانی این ایام با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، والدین ثریا را بر آن داشت که همگی در سال ۱۹۴۷ م به زوریخ سوئیس بروند. ثریا طی دو سال پیوسته، برای تمام کردن تحصیلات دبیرستان و آموزش فرانسه، در آموزشگاه های این منطقه به تحصیل پرداخت. سپس نزد اقوام خویش درلندن رفت و به تحصیل زبان انگلیس اهتمام ورزید (همان، ۱۷).

### نقش تیمور بختیار در کودتا ۲۸ مرداد

تیمور بختیار در جریان وقایع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از افسران مؤثر بود (معینیان، ۱۳۳۳: ۵۷). از طریق جوگودوین معاون کرمیت روزولت با طراحان خارجی همکاری می کرد. در ۲۶ مرداد، سرهنگ عباس فرزندگان برای رساندن پیام روزولت و زاهدی به بختیار و جلب همکاری او، به کرمانشاه رفت. در این دیدار، قرار گذاشتند که تیپ کرمانشاه با کودتاچیان همکاری کند و اگر مصدق برای این تیپ فرمانده جدیدی معرفی کرد، بختیار او را دستگیر سازد (تابکی و بنی احمد، ۱۳۳۷: ۱۷۳) و در صورت لزوم، برای تصرف تهران و سرنگونی دولت مصدق به مرکز حرکت کند (عاقلی، ۱۳۷۰: ۵۸). بختیار، آمادگی خود را برای حمله به تهران اعلام کرد. با این همه، نیازی به همکاری تیپ کرمانشاه پیش نیامد و کودتا سرعت پیروز شد.

برخی معتقدند بختیار افسر فرصت طلبی بود او به سمت تهران حرکت کرد و در صورت پیروزی هرگروهی، او به آن ها می پیوست. برای او پیروزی مصدق یا زاهدی مطرح نبود؛ به همین خاطر، آن قدر با تأنی طی طریق کرد که در آستانه ی ورود به تهران، تکلیف یکسره شده و شاهین اقبال روی دوش زاهدی نشسته بود. بختیار پس از ورود به تهران، قوای تحت امر خود را در نقاط مختلف و حساس این شهر مستقر کرد و خود را به سرلشگر فضل الله زاهدی معرفی کرد. بنابراین پس از بازگشت شاه از ایتالیا تیمور بختیار به درجه سرتیپی

ارتقاء مقام یافت و پس از مدت کوتاهی به جای سرتیپ دادستان به سمت فرماندار نظامی تهران و حومه و راه آهن سراسری منصوب شد. بدین سان وظیفه‌ی حفظ نظم و امنیت داخلی با تکثیر ارتش و انگیزه‌های امنیتی بر عهده فرمانداری نظامی گذاشته شد و تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران شد و وظیفه‌ی اجرای حکومت نظامی و سرکوب مخالفان را بر عهده گرفت (عربانی، ۱۳۹۰: ۴۰).

### نقش تیمور بختیار در سرکوب مخالفان شاه

تیموربختیار در مقام فرمانداری نظامی تهران، ظلم و جنایات زیادی مرتکب شد و اکثر افراد و گروه‌هایی را که به نوعی مخالف رژیم شناخته می‌شدند، سرکوب کرد و فعالیت آن‌ها را به طور موقت متوقف نمود. وی نقش مهمی در قلع و قمع گروه‌هایی چون فدائیان اسلام و حزب توده داشت (عربانی، ۱۳۹۰: ۳۴) با آغاز کار تیمور بختیار در سمت فرمانداری نظامی، شکنجه جسمی و روحی در بازداشتگاه‌ها گسترش یافت (مدنی، ۱۳۶۲: ۲۹۴) گفته می‌شود در این زمان، مشاوران آمریکایی در اداره امور فرمانداری نظامی به او کمک می‌کردند (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۰۶).

همچنین در دوره فرمانداری بختیار موج دستگیری و اعدام مخالفان، از جمله افسران حزب توده بالا گرفت؛ حسین فاطمی، وزیر امور خارجه مصدق و سران فداییان اسلام نیز اعدام شدند. بختیار در مراسم اعدام بسیاری از افسران تودهای و فاطمی شخصاً حضور داشت (عاقلی، ۱۳۷۰: ۴۴). بختیار، سید عبدالحسین واحدی از رهبران فداییان اسلام را، پس از درگیری لفظی، شخصاً به ضرب گلوله کشت و علت مرگ او را تیرخوردن به هنگام فرار اعلام کرد (فردوست، ۱۳۷۱: ۴۱۸).

### تیمور بختیار بنیان‌گذار ساواک

یکی از مهم‌ترین اقدامات رژیم در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، تأسیس و راه‌اندازی سازمان اطلاعات و امنیت کشور بود که بعدها به ساواک معروف شد. قانون تأسیس ساواک در اواخر سال ۱۳۳۵ در مجلس سنا و سپس مجلس شورای ملی به تصویب رسید و این سازمان رسماً از اوایل سال ۱۳۳۶، فعالیت خود را به ریاست سپهبد بختیار آغاز کرد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۷۴) پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش تلاش شاه در جهت تثبیت اوضاع داخلی با استراتژی نظامی دولت وقت ایالات متحده آیزنهاور در مورد کشورهای جهان سوم هماهنگی داشت. در اواسط دهه ۳۰ دولت آمریکا اقدام به آموزش و تجهیز نیروهای شبه نظامی، پلیس و اطلاعاتی کشورهای جهان سوم کرد. در ایران صرف نظر از حمایت مالی و تسلیحاتی ایالات متحده از ارتش ایران، آموزش و تربیت بخش‌های ضد اطلاعات درون ارتش نیز جزء برنامه‌ها شد. فرمانده یگان تازه تأسیس ضد اطلاعات در ارتش به عهده‌ی تیمسار بختیار بود و یک هیئت نظامی پنج نفره از جانب سیا برای تربیت این گروه به ایران آمدند. گسترش و تثبیت این یگان منجر به تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور یا ساواک گردید (عربانی، ۱۳۹۰: ۶۵). گروه مشاوران آمریکایی تا زمان بازنشستگی بختیار در ایران فعالیت می‌کردند و تقریباً همه کارکنان نسل اول ساواک در امور جاسوسی، بازجویی، تحلیل اطلاعاتی و تهیه گزارش و تکنیک‌های سازمانی و عملیاتی آموزش دیدند. در مورد علت انتخاب بختیار به ریاست ساواک، اقوال مختلفی است. کسانی چون حسین فردوست معتقدند که تیمور به پیشنهاد آمریکاییان برای ریاست ساواک برگزیده شد، ولی در اصل محمدرضا او را رییس ساواک کرد تا از فرماندهی واحدهای نظامی به دور باشد چون از احتمال کودتای نظامی از جانب وی می‌هراسید (فردوست، ۱۳۷۱: ۴۱۷). اما نظر دیگر آن است که نمایش وفاداری به شاه و انجام عملیات متهورانه در دوران کودتا عامل مهم در انتخاب وی به ریاست ساواک بود (عربانی، ۱۳۹۰: ۲۲).

تیمور بختیار از ۱۳۳۶ ش در کابینه‌های اقبال، شریف امامی و امینی معاون نخست وزیر و رئیس ساواک بود. کارمندان ساواک را، که از ابتدا با کمک آمریکا و اسرائیل تأسیس شده بود، از افراد دفتر فرمانداری نظامی تهران و اداره اطلاعات رکن ارتش برگزیدند (الجردی، ۱۳۶۹: ۳۲۸) بختیار همچنین بخش‌های پراکنده در شهربانی، وزارت کشور، ضد اطلاعات ارتش و فرمانداری نظامی را حول محور ساواک گردآورد (بهنود، ۱۳۶۵: ۴۲۰). در ابتدا معاونان او، سرلشکر حسن پاکروان معاون عملیاتی و سرلشکر حسن علوی

کیا معاون اداری بودند(فردوست، ۱۳۷۱: ۴۱۰) و علاوه بر سیطره سیاسی و امنیتی در داخل ایران، بر تحولات منطقه خاورمیانه نیز اشراف داشت. چنان که به دستور او، کمیته طرفداری از کشورهای آفریقایی و آسیایی را تشکیل داد.

روند رو به رشد تیمور بختیار به گونه ای بود که شاه از نفوذ و قدرت او می ترسید. یکی از علل مهم عزل تیمور بختیار را می توان قدرت گیری بی حد و حصر وی به شمار آورد چون ایشان با توجه به موفقیت هایی که در زمان ریاستش بر ساواک بدست آورده بود همچون کشف شاخه نظامیان حزب توده و ... به عنوان مرد قدرتمند شماره ۲ ایران می توانست برای محمدرضا پهلوی به حساب آید. از بختیار در کشورهای غربی به عنوان یک شخصیت نخبه اطلاعاتی و امنیتی یاد می شد و این برای شاه خطرناک بود(عربانی، ۱۳۹۰: ۹۸).

### اقدامات تیمور بختیار برای براندازی رژیم شاه

تیمور بختیار که تشنه قدرت بود، برای به دست گرفتن قدرت و براندازی رژیم مطلقه شاه برنامه داشت. با مخالفت او با برنامه های سیاسی و اقتصادی امینی، حسین علم، وزیر دربار وقت، در نامه ای به شاه در ۱۰ خرداد ۱۳۴۰، او را از تصمیم بختیار درباره کودتا و دردست گرفتن قدرت آگاه کرد و بختیار کمی بعد به پیشنهاد امینی و موافقت شاه برکنار و سرلشکر پاکروان جانشین او شد. پس از دستگیری برخی از رجال سیاسی و نظامی، از جمله سرلشکر علوی کیا، معاون سابق بختیار و شریک فسادهای مالی او به جرم اختلاس، احتمال دستگیری بختیار نیز افزایش یافت. او به امینی پیغام داد که مأمور دستگیری خود را خواهد کشت، در نتیجه امینی از شاه خواست تا بختیار را از ایران تبعید کند(دلد، ۱۳۶۴: ۱۸۰). بختیار را متهم اصلی تظاهرات و ناآرامی هایی معرفی کردند که در زمستان ۱۳۴۰ رخ داد. ظاهراً او نیز فعالیت هایی انجام داده بود و با گروه برادران رشیدیان جداگانه تماس داشت. بختیار همچنین به بازاریان وعده داده بود که در حکومت او ایران از پیمان سنتو خارج خواهد شد و نیز شایع بود که شاپور بختیار رئیس شاخه دانشجویی جبهه ملی، محمدعلی خنجی و مسعود حجازی به نفع تیمور بختیار فعالیت می کنند (کاتوزیان، ۱۳۶۴: ۲۶۸) تیمور بختیار از سران جبهه ملی خواست که او را در رسیدن به حکومت یاری کنند و در مقابل از دکتر مصدق به خاطر گذشته پوزش بخواهد شاپور بختیار ادعا کرده است که پیشنهادهای مکرر همکاری تیمور بختیار را رد کرده است. به گفته او، جبهه ملی در دولت بختیار شرکت نمی کرد، ولی در صورت موفقیت بختیار، برای خنثی کردن تلاش های او نیز سعی نمی نمود. در این هنگام، حتی نام اعضای کابینه احتمالی بختیار، در خارج منتشر شد و امینی بر همین اساس مدعی شد که بختیار قصد تصاحب قدرت را دارد(نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱: ۲۶۷). روز پنجم بهمن ۱۳۴۰، بختیار به دربار احضار شد و سپس تهران را به مقصد ایتالیا و سوییس ترک کرد و همزمان حدود ۳۰۰ افسر به اتهام همکاری با بختیار بازنشسته شدند.

بختیار در مصاحبه ای در فرودگاه رم آشکارا مخالفت خود را با دیکتاتوری شاه و سیاست های علی امینی اعلام کرد سه روز بعد تیمور بختیار برای بررسی اتهاماتش به تهران احضار شد(عاقلی، ۱۳۷۰: ۱۳۶) به دنبال سقوط دولت امینی، بختیار که تصور می کرد شاه او را به ایران فرا خواهد خواند، در اول مهر ۱۳۴۱ بازنشسته شد. از این پس آشکارا با شاه وارد مبارزه شد و در سوییس به تحریکات سیاسی برضد حکومت ایران پرداخت.

از این پس رژیم پهلوی نیز در همه مشکلات سیاسی و تشنجات داخلی، به گونه ای تیمور بختیار را مسئول اعلام می کرد. برای نمونه ساواک و دولت علم پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ادعا کردند که بختیار در ماجرا دست داشته است(فردوست، ۱۳۷۱: ۴۲۱) به دنبال گسترش فعالیت بختیار در اروپا، شاه دستور مصادره اموال او را داد و همزمان، عده ای از رجال داخلی نیز به اتهام همکاری با بختیار دستگیر شدند(عاقلی، ۱۳۷۰: ۲۰۸) بختیار که در این زمان در جنوب فرانسه به سر می برد، دستاویز خوبی برای تبلیغات ضد ایرانی عراق شد. ایران از فرانسه تقاضای دستگیری و استرداد بختیار را کرد، ولی فرانسه به استناد گذرنامه و تابعیت عراقی بختیار، از این امر سرباز زد(همان، ۲۰۹).

بختیار در پانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۷، به دعوت رهبران عراق، به بیروت رفت تا از آن جا به بغداد برود؛ ولی در فرودگاه بیروت به همراه دستیارش امیرشاپور زندیا، به اتهام حمل غیرمجاز سلاح، دستگیر شد. دولت لبنان پس از مدتی اعلام کرد که آن دو را به ایران تحویل خواهد داد. دولت ایران بختیار را به قتل یک راننده تاکسی در ۱۳۴۰ متهم کرده بود. ژان پل سارتر، نویسنده و متفکر فرانسوی، در نامه ای به مقامات قضایی و رئیس جمهور لبنان با استرداد بختیار به دولت ایران مخالفت کرد. بختیار که خود را در خطر جدی می دید، از هر راهی برای آزادی خویش تلاش می کرد، سرانجام، دولت لبنان، بختیار را به جرم حمل سلاح غیر مجاز به ۹ ماه زندان محکوم کرد. به دنبال استنکاف ضمنی لبنان از تقاضای ایران، روابط دو کشور تیره شد و تقریباً به حالت تعلیق درآمد دولت ایران برای واداشتن مقامات لبنان به پذیرش خواسته خود، به توصیه سفیر ترکیه ناگزیر به پرداخت رشوه به سیاستمداران لبنانی شد. وکلای بختیار نیز برای آزادی او شایعاتی در میان مسیحیان مارونی لبنان پراکندند و وانمود کردند که بختیار مسیحی معتقد و مترجم انجیل به زبان فارسی است (اسناد خاندان بختیاری، ش ۲۱۳) ایران پس از نومیدی از استرداد بختیار، رسماً روابط سیاسی خود را در ۱۲ فروردین ۱۳۴۸ با لبنان قطع کرد، گرچه آمریکا با این اقدام موافق نبود (اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۶۴: ۳۸) شاه نگران بود که بختیار در صورت رفتن به عراق با دیگر مخالفان رژیم ائتلاف کند. نهایتاً بختیار در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۷ با تشریفات خاص به بغداد وارد شد و در قصر السلام، محل سکونت سابق نوری السعید، اقامت کرد دولت ایران در مقابل ایحه مصادره کامل اموال بختیار را که قبلاً به امضای شاه رسیده بود، در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۴۸ از تصویب مجلس گذراند. براساس ارزیابی دولت، ثروت بختیار ۴/۵ میلیارد ریال تخمین زده شد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۲۳۱). دولت عراق در برابر این امر و نیز لغو قرارداد مرزی ۱۹۳۷ دو کشور، رسماً به سپهبد بختیار پناهندگی سیاسی داد و ایستگاه های رادیویی مجهزی برای پخش تبلیغات ضد رژیم پهلوی در اختیار او گذارد. در ۳۱ شهریور همان سال، دادگاه عالی شماره یک ارتش، بختیار را غیباً به اعدام محکوم کرد در همین راستا، دولت ایران بار دیگر تعدادی را به احتمال همکاری با بختیار دستگیر کرد. بختیار در طول اقامتش در عراق با افراد و گروه های مختلفی تماس برقرار کرد. از طریق عبدالرحمان قاسملو، با حزب دمکرات کردستان همکاری داشت. همچنین از طریق عباس شهریاری رئیس تشکیلات تهران حزب توده و عامل مهم ساواک با حزب توده مرتبط بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۳۸).

همچنین شایع شده بود که حزب توده و طرفداران بختیار، با حمایت مالی و نظامی دولت عراق جبهه مشترکی بر ضد حکومت ایران به وجود آورده اند (پارسادوست، ۱۳۶۷: ۲۳۹). بختیار به دلیل موقعیت مذهبی و اعتقادی عراق، تصمیم به جلب حمایت روحانیون مقیم آن کشور از جمله امام خمینی ره گرفت و در جلسه ای با حضور احمد حسن البکر با آیت الله سیدمصطفی خمینی فرزند او ملاقات کرد، ولی با همه تلاش های رهبر عراق، آنان نتوانستند نظر آیت الله و خانواده اش را به همکاری با بختیار جلب کنند (روحانی، ۱۳۶۵: ۴۲۰) بختیار به صورت ناشناس، همراه استاندار نجف، به دیدار امام خمینی رفت، ولی حتی در صحبت حضوری با او نیز ناموفق ماند. او همچنین دیدارهایی با آیات عظام سیدابوالقاسم خویی و سید محمود شاهرودی کرد که بی نتیجه بود. رژیم عراق برای جلب همکاری روحانیون ایرانی مقیم عراق با بختیار، رفع هرگونه مشکل ویزا، اقامت و گذرنامه آنان را منوط به همکاری با بختیار کرد.

بختیار در نظر داشت خود را از ایلام به کوه های بختیاری برساند و پس از گردآوری نیرو، با حرکت های چریکی، حکومت مرکزی را ساقط کند (فردوست، ۱۳۷۱: ۴۲۱) در این زمان، شایعات بسیاری مبنی بر حمایت انگلستان از بختیار بر سر زبان ها بود، اما آن کشور بارها این را تکذیب می کرد (روحانی، ۱۳۶۵: ۳۶۵) سرانجام، به ابتکار ساواک، در ۲۱ مرداد ۱۳۴۹، بختیار ترور شد و پس از مدتی درگذشت.

### شاپور بختیار منتقد رضا شاه

چنان که ذکر گردید، پدر شاپور بختیار به دستور رضاشاه کشته شده بود، ولی بختیار در کتاب خود گاه و بی گاه رضاشاه و محمدرضا شاه را نقد می کند. او رضاشاه را مردی عامی می دانست که حتی نوشتن هم نمی دانست، ولی تحمل و پایداری و خویشتنداری او را ستایش می کند و در ادامه می نویسد: «پدرم معتقد بود که او دو عیب اساسی دارد. اولی علی رغم هوش ذاتی و غیر قابل انکارش، جهل او بود. رضاشاه نمی توانست نقشه جغرافیائی را بخواند، حتی نمی توانست به طور دقیق موضع جغرافیائی کشور انگلستان را مجسم کند و

طبیعی است که نادانی هائی از این قبیل برای رهبری کشوری که با آن قدرت عظیم بحری بستگی های متعدد داشت، مشکلات فراوان ایجاد می‌آرد. عیب دوم احرصش به اندوختن مال و ثروت بود. من این نکته را مکرر از پدرم شنیده بودم و قضاوتش را درست می‌دانم. علاقه رضاشاه به قدرت، سبب شد که با مجلس و با متنفذان درافتد. در نتیجه آزادی‌ها را ابتداء محدود کرد و بعد به کلی از میان برداشت. همچنین شاپور بختیار در جای دیگر کتاب خود رضاشاه را بخاطر سرکوب خانواده‌های بانفوذ نقد می‌کند. او پس از بازگشت به ایران فک می‌کند هنوز اموال و ثروت پدری او باقی هست، ولی می‌بیند که چنین نیست. «تا آن زمان فکر می‌کردم ثروتمندم، ولی به زودی فهمیدم که چنین نیست. کسی نمی‌تواند اموالش را برای مدت ده سال بدون پدر و بدون سرپرست رها کند و توانی پس ندهد، آن هم در رژیمی چون رژیم رضاشاهی که هدفش از میان برداشتن تمام خانواده‌ها و متشخصینی بود که احتمال کوچک‌ترین خطری از طرف آن‌ها برای بر تخت نشستن پسرش می‌رفت. من البته به ایران برای تفریح و تفرج باز نگشته بودم، ولی پس از بررسی حساب‌ها دیدم که باید بدون تأخیر در فکر پیدا کردن کاری برآیم». علاوه بر این شاپور بختیار، رضاشاه را مردی پر از تضاد معرفی می‌کند که از یک طرف به جامعه فئودالی آن زمان نظام می‌بخشید، از طرف دیگر تمام کسانی را که مختصر قدرتی داشتند تحت فشار قرار می‌داد. وی روحانیون، خوانین، مردان سیاسی و آزادی خواهان، شخصیت‌ها و روشنفکران تهران را از جمله کسانی می‌داند که فشار دوران رضا شاه را متحمل می‌شدند. همچنین شاپور بختیار یکی از دلایلی که باعث تمایل رضاشاه به هیتلر شده است را حس ارادت دیکتاتورها به هم می‌داند: «دیکتاتورها به شرط آن که از هم دور باشند به هم ارادت دارند... از آن جایی که رضاشاه حکومتی خودکامه داشت هیچ کس از جزئیات مسئله باخبر نیست، بنابراین بسیاری از گفتگوها و بسیاری نکات قضیه تا امروز هم تاریک و مجهول مانده است» (بختیار، بی تا: ۱۶).

### فعالیت‌های سیاسی شاپور بختیار

شاپور بختیار در سال ۱۳۲۵ به ایران بازگشت در ۱۳۳۰ در وزارت کار که به ابتکار احمد قوام ایجاد شده بود به عنوان مدیر اداره کار استان اصفهان انتخاب شد و به هنگام نهضت ملی شدن نفت به سمت مدیرکل کار استان خوزستان مرکز صنعت نفت ایران ارتقاء یافت. در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران، بختیار که عضو حزب ایران شده بود به طرفداری از مصدق برخاست و در دولت او، معاون وزارت کار شد. در همان دوران معاونت وزارت کار، بختیار قانون بیمه‌ی اجتماعی کارگران را با امضای مصدق تصویب کرد که بعدها این قانون باعث پی‌ریزی سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران شد.

پس از ۲۸ مرداد، مهدی بازرگان، شاپور بختیار و سید رضا زنجانی که خود را یاران محمد مصدق می‌دانستند، نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند و برخی دیگر از طرفداران مصدق از قبیل سید محمود طالقانی و یدالله سحابی به آن پیوستند (الچوردی، ۱۳۵۷: ۲۳). اما حسین شاه حسینی تأسیس نهضت مقاومت ملی توسط بختیار و بازرگان را رد کرده است. او در روایت خود از نهضت مقاومت ملی می‌گوید که بازرگان تا مدت‌ها بعد از کودتا با مجموعه نهضت مقاومت ملی همکاری نمی‌کرده، زیرا به عنوان رئیس شرکت آب و فاضلاب تهران فعالیت می‌کرد و عضویتش نیز به پیشنهاد طریق ناصر صدرالحفاظی مطرح گردید. (طیبرانی، ۱۳۹۶: ۲۰۳؛ میرزاده، ۱۳۹۸: ۲۰۳) و نیز درباره بختیار می‌گوید که او بعدها به نهضت مقاومت پیوست (اشکوری، ۱۳۷۹: ۱۸۵).

پس از بازگشت محمدرضا پهلوی در پی وقایع ۲۸ مرداد، بختیار به صف منتقدان شاه پیوست و به همین علت چند بار به زندان افتاد. بختیار چند بار در زمان شاه زندانی شدند. او در بهمن ۱۳۳۲ زندانی می‌شود و بعد از دو ماه دوباره بیرون می‌آید و باز دو ماه تبعید می‌شود. بعد دو مرتبه برای دو سال زندانی می‌شود. او می‌گوید در اغلب سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۴ گاهی زندان بودیم و گاهی نبودیم و ماها پشت سر هم حبس روی حبس زندانی می‌شدیم (الچوردی، ۱۳۵۷: ۳۶). بعد از آن، بختیار برای گذران زندگی در چند شرکت مختلف خصوصی به عنوان عضوی از هیئت مدیره مشغول به فعالیت شد. بختیار در جبهه ملی دوم، نیز فعال بود و در بهمن ۱۳۴۲ همراه با دیگر رهبران جبهه ملی به زندان افتاد. او می‌گوید: «حق دادن اعلامیه در هیچ روزنامه‌ای نداشتیم. نشریات تماماً توسط ساواک سانسور می‌شد. تنها راهی که برای ما مانده بود پخش اعلامیه‌های بی‌نام و نشان بود. اگر امضای یکی از ما بر این اعلامیه‌ها گذاشته



می شد بلافاصله به سراغمان می آمدند. در سال ۱۹۷۷ من به اتفاق سنجابی و فروهر نامه ای سرگشاده درباره گرفتاری های جوادانه یعنی ساواک، فساد، آزادی های سیاسی و رعایت قانون اساسی خطاب به پادشاه نوشتم» (بختیار، بی تا: ۱۲۷).

آن ها در این نامه سرگشاده از شاه خواستند که برای نجات کشور به حکومت استبدادی پایان دهد و اصول مشروطیت را تمکین کند. به واقع آن ها عامل بحران در ایران را شاه دانسته و او را متهم کردند که به واسطه تورم و بی توجهی به کشاورزی اقتصاد ایران را به نابودی کشانده است. نحوه مدیریت شاه و عدم احترام و مغایرت آن با قانون اساسی و اعالمیه حقوق بشر از دیگر نکات مورد تأکید نویسندگان نامه بود. آنان در بخش پایانی نامه تنها راه برون رفت از چنین وضعیتی را ترک حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیای حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعالمیه جهانی حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، دادن آزادی مطبوعات و آزادی اجتماع، آزادی زندانیان، دادن اجازه بازگشت به تبعید شدگان سیاسی و استقرار حکومتی که متکی بر اکثریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد، اعلام کردند. در این نامه برخلاف سابق و به عمد تقویم شاهنشاهی و لقب همیشگی آریامهر در کنار پهلوی دوم نیامده بود (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۶۱۹) شاپور بختیار با انتشار این نامه خود آماده رفتن به زندان می شود: «در همان روز بلافاصله پس از نوشتن نامه چمدانم را هم بستم، چمدان کوچک مخصوص زندانم را که در آن لوازم اولیه جا می گرفت، تا وقتی به سراغ آمدن آماده باشم. به این قضایا عادت داشتیم. من شش بار بازداشت و شش بار زندانی شده بودم. نیمی از سال ۱۹۶۰، تمامی سال های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ و نیمه اول ۱۹۶۳ را در پشت میله ها بسر بردم. بقیه مدت هم در خانه ام تحت نظر بودم» (بختیار، بی تا: ۱۲۷).

### شاپور بختیار منتقد محمد رضا شاه

شاپور بختیار در کتاب خود تا حدودی نکات قابل تأملی درباره ی شخصیت محمدرضا شاه پهلوی می گوید. باتوجه به این که نقدهایی که شاپور بختیار به شاه وارد می کند در دیگر منابع کمتر دیده شده است و این که از زبان یکی از سران و والا مقامان رژیم پهلوی گفته می شود، بنابراین ضروری می نماید این مطالب عیناً نقل گردد. وی محمد رضاشاه را بی علاقه به ادبیات و حسود نسبت به افراد باسواد معرفی می کند: «من شخصاً بسیار متأسف بودم که شاه تقریباً با شعر فارسی بیگانه است. بعدها به من گفتند که سواد و فرهنگ دیگران موجب خلق تنگی او می شود. به درجه ای که به اشخاصی که شرف یاب می شدند توصیه می شد اگر به زبان فرانسه با او حرف می زدند عمداً چند غلط دستوری در حرف ها بگنجانند تا حسادت او تحریک نشود. در سنین پیری تاب هیچ گونه برتری از هیچکس را نمی آورد، این کس می خواست سیاستمدار باشد، می خواست مهندس امور فنی. چنان به کمال و بی نقصی رسالت خویش غره بود که به کمتر شور و مشورتی راه نمی داد و اطرافیان هم از نصیحت کردن به او خودداری می کردند. وقتی چنین خود را تنها و منزوی ساخت عنان را آزادانه به دست رویاهای بزرگ بینانه رها کرد ... آشکارا در پی رؤیا و در فکر ظواهر بود. چون از درک جوهر مسائل تن می زد، در جهت نادرست گام بر می داشت تکیه گاهی را که می بایست در ایران بیاید، در خارج می جست.

این اشتباه اساسی بعدها بر خود پادشاه هم روشن شد، زمانی فهمید بیگانگان او را رها کرده اند که ناگزیر از کشوری به کشور دیگر پناه برد. این جمله تلخ و در عین حال ساده لوحانه از خود اوست: «نمیفهمم چرا آمریکایی ها با من چنین کردند، من که همیشه طبق خواست آن ها عمل کرده بودم» (بختیار، بی تا: ۶۶) نکته جالب توجه این که بختیار از تقلب در انتخابات زمان محمدرضا شاه و دست زدن به صندوق آراء مردم پرده براری می کند: «مدتی کوتاه پس از بازگشت من به ایران مصدق یک بار دیگر به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود که کار سهلی نبود، چون مأمورین شاه در صندوق های آراء سراسر کشور دست می بردند. ولی در تهران تقلب انتخاباتی کمتر اعمال می شد چون زیاد به چشم می آمد» (همان، ۶۹).

در جای دیگر در دفاع از مصدق نیز از تقلب در انتخابات صحبت می کند: «هر گاه در صندوق ها دست نمی بردند، چنان که چندسال بعد چنین شد، در صدر فهرست نمایندگان به مجلس می رفت و کسی هم نمی توانست علیه او کاری کند» (همان، ۷۲).



شاپور بختیار از بیم هری های رژیم پهلوی حتی زمان مرگ او انتقاد می کند. چرا که شاه اجازه نداده بود وصیت مصدق اجرا شود و جسد او را در جوار شهدای ۳۰ تیر دفن کنند و در ادامه می نویسد: «تا لحظه ای که به خاک سپرده شد نیز مورد غضب بود. در حالی که در عزای هر بی سروپائی مساجد لبریز از جمعیت می شد، مصدق در تنهائی جان سپرد» (همان، ۷۴).

همچنین شاپور بختیار از دست پروردگی و حلقه به گوش بودن شاه نسبت به انگلیسی ها پرده برداری کرده و نمایندگان مجلس ملی را بیشتر از دست پروردگان ساواک می داند: «اولین اقدام من تقدیم الیحه ان حلال ساواک به مجلسی بود که به من رأی اعتماد داده بود در صورتی که همه این آقایان به برکت وجود ساواکبه نمایندگی رسیده بودند و دست پروردگان آن دستگاه بودند» (همان، ۸۴).

شاپور بختیار از بذل بخشش های رژیم پهلوی سخن می گوید و وام دادن به کشورهای ناشناخته و خارج شدن پول ایران از راه های مختلف و بی جا او می نویسد: «در کشوری که کمبود همه چیز بود، چشم و هم چشمی و خودنمائی رایج شده بود و این آمد و رفت دلارتنها خاصیتی که داشت بالا بردن قیمت ها به صورتی برق آسآبود.» (همان، ۱۱۷).

او از استبداد و خود رایی محمدرضاشاه سخن می گوید و بسیاری از شعارهای او را به باد انتقاد می گیرد: «پادشاه دیگر به حرف کسی توجه نمی کرد. افراد ریشه دار مرده بودند و تکنوکرات ها جانشین آن ها شده بودند. پادشاه می خواست به زنان حقوقی مساوی مردان بدهد، ولی از آن جا که مردان هم صاحب حقوقی نبودند این تساوی در حد حرف و سخن باقی ماند. رای زنان بیش از رای مردان ارزش نداشت، یعنی هرگاه در صندوق باز می شد همیشه ۱/۹۹ درصد آراء به نفع آن کس که باید در آن یافت می شد» همان شاپور بختیار بیان می کند که محمدرضاشاه حتی یک حزب که طرفدار سلطنت مشروطه باشد را قبول نمی کرد، مگر این که خودش در آن کار دخالت داشته باشد یا این که اعضا را سازمان امنیت تعیین کرده باشد. او بیان می کند که نهضت مقاومت ملی به هیچ عنوانی فرصت فعالیت نداشت. هر وقت که قصد تشکیل جلسه داشته اند، به آن ها تذکر می داده اند و بعضی اوقات اعضا را زندانی می کرده اند و در نهایت شاپور بختیار می گوید: «ما در تحت فشار یک رژیم به تمام معنا دیکتاتوری - فاشیستی بودیم هیچ تردیدی نیست» (الجوردی، ۱۳۵۷: ۳۶).

شاپور بختیار حتی سپاه بهداشت، سپاه دانش، سپاه ترویج را نقد می کند و افراد این سپاه ها را جوانانی با معلوماتی ناچیز و لباس هایی متحد الشکل معرفی می کند که آن ها را به دهات می فرستادند که به روستائیان نحوه کشاورزی را بیاموزند و این جوانان فقط در آن جا وقت گذرانی می کردند. همچنین او از سیاست غلط محمدرضاشاه در رابطه با کشاورزی نیز صحبت می کند و این که در زمان او روستائیان مجبور به مهاجرت به شهرهای بزرگ می شوند و در آن جا سیگارفروشی می کنند. او می نویسد: «اگر برای میزان معینی گندم آمریکایی ۲۰۰ دلار پرداخت می شد، زارع ایرانی در مقابل همان مقدار فقط ۷۰ دلار به دست می آورد. دیگر کسی جذب کشاورزی نمی شد، به شهر می آمد و مثلاً سیگارفروشی می کرد. در آخرین سال سلطنت شاه، ایران برای وارد کردن مواد غذائی ۸ میلیارد دلار پول مصرف می کرد، در حالی که در زمان مصدق ما گندم و جو و پنبه و برنج به کشورهای مختلف خلیج فارس و پاکستان و عراق، صادر می کردیم. ما سد ساختم، منابع ذخیره آبیاری بنا کردیم، به ماشین آلات کشاورزی روی آوردیم، ولی هیچ کدام از این کارها را متناسب با نیاز انجام ندادیم و درآمد نفت ما، همان طور که قبلاً اشاره کرده ام، با عقد قرارداد خرید کن کورد و بر پا کردن عشرت کده ها به هدر رفت» (بختیار، بی تا: ۱۲۰).

شاپور بختیار به جشن های تخت جمشید نیز بدبین بوده و با دید انتقادی به آن ها نگاه می کند و وجه ارتباط بین رژیم پهلوی با هخامنشیان برای او سؤال است. سؤالی که پاسخ آن مشخص است و این که هیچ اشتراکی بین این دو حکومت وجود ندارد، فقط این بهانه ای برای ظاهرسازی های شاه و هزینه های گزاف بوده است. او می نویسد: «جشن های سال ۱۳۵۰ بهانه مباحثات فراوان به دستاوردهای اندک را فراهم آورد. من در این جشن ها شرکت نداشتم، نه می توانستم الفهائی چنین گستاخانه را تحمل کنم و نه مضحکه شدنی را که کفاره اش بود. صبحانه میهمانان که همه یا تاج داشتند و یا در گذشته تاجدار بودند توسط آشپزان یکی از گران ترین رستوران های پاریس یعنی "ماکسیم" تهیه می شد و هر صبح با هواپیما می رسید. برای چادرهای فاخری که در جای خود

شاهکارهایی هنری به شمار می‌آمد، بهائی گزاف پرداخته شده بود. قصداً این بود که گذشته را با کمک خیاطان و به خصوص کاله گیس سازان فرانسوی، که تن‌ها ریش مصنوعی به ایران صادر کردند، بازسازی نمایند» (همان، ۱۳۲).

بنابراین شاپور بختیار نیز بر هزینه‌های هنگفت رژیم پهلوی در ازای برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله صحنه می‌گذارد و آن را کاری مضحک دانسته است. شاپور بختیار به بهترین وجه ممکن ظلم و ناعدالتی‌های اجتماعی، اقتصادی رژیم پهلوی را توصیف می‌کند. او بیان می‌کند که ملت ایران از آن چه دربار می‌کرد و استقلال اقتصادی ایران را در برابر امپریالیسم و خواسته‌های تجاوزگرانه آن بر باد می‌داد رنج می‌داد. دربار، با در دست داشتن تمام اهرم‌های قدرت راه غارت منابع طبیعی ایران را برای امپریالیست‌ها هموار کرده بود و در برابر دروازه‌های ایران را بر روی کالاهای مصرفی غیر ضروری و غالباً تجملی گشوده بود. اگر صنعتی بر پا می‌شد صنعت مونتاژ بود که الجرم به تکنولوژی کشورهای صنعتی همواره نیازمند بود. سرمایه‌گذاری‌های بی‌رویه توسط شرکت‌های چند ملیتی در رشته‌های غیر اساسی اقتصاد با مشارکت سرمایه‌های ملی روز به روز فرصت‌های تازه‌ای را برای چپاول ثروت ملی فراهم می‌ساخت، قطب‌های دروغین شهری در سراسر کشور پدید آمد و بدین سان از یک سو نظام کشاورزی سنتی ما درهم نوردیده شد که ناگزیر از وارد کردن مواد خوراکی شدیم و از سوی دیگر در سراسر کشور بازار زمین دچار رونق بی‌رویه گردید و به گونه‌ای سرسام‌آور مصرف‌کنندگان مسکن را در فشار و تنگنا گذارد. ملت ایران از دنباله این یورش امپریالیسم نو که همانا نابودی اقتصادی ایران بود آگاهی داشت و به روشنی می‌دانست که فقدان استقلال اقتصادی یعنی از میان رفتن استقلال سیاسی و از همین رو در آن فضای سنگین و دهشت‌بارگرفته و جسته‌بانگ‌های اعتراض به گونه‌های متفاوت برخاست گاه اهل سیاست و قلم با نام‌های سرگشاده گاه با اعتراضی از سوی گروه‌های اجتماعی چون حقوقدانان و نویسندگان و حتی گاه با فریاد گلوله... اما از یک سو سازمان سنگدل امنیتی به تجویز نسخه‌های همان امپریالیسم نفس‌ها را در گلولی ملت ایران می‌گرفت و از سوی دیگر رسانه‌های گروهی رژیم با تکیه به بلندگوهای که به خرج ملت تا ژرفای میهن ما و در همه پهنه کشورمان پیام می‌برد با همدستی روزنامه‌های مزدور هرگونه آوایی جز صدای اهریمنی دستگاه را خاموش می‌کرد و بدین سان آزادی را که نه تنها خواسته طبیعی انسان‌ها که ضامن معتبری برای پاسداری از استقلال کشور است به زندان می‌کشیدند. ملت ایران خواستار عدالت اجتماعی بود، زیرا در توضع ارزش افزوده سهم ناچیزی از آن گروه کار و سهم بزرگی متعلق به گروه سرمایه بود. تبعیض که بزرگ‌ترین عامل عقده‌زا و کینه‌ساز است بیداد می‌کرد. همه جا نورچشمان دستگاه، اهرم‌های قدرت را در دست داشتند بی‌آن که سزاوار باشند. این نورچشمان همه جایگاه‌های بزرگ را از ارتش گرفته تا دستگاه‌های اداری ویژه خود کرده بودند و در همه شئون اقتصادی، اجتماعی، علمی و هنری به ناروا موضع گرفته بودند و هریک در برابر چشمان مردم زحمتکش ایران که بسی شایسته بودند از چنان مزایا و مواهبی برخوردار بودند که دل‌ها را از کینه می‌آکنند. این خشم فروخورده و بغض‌های در گلو شکسته خاموش مایه انفجاری بود که سرانجام بدان سان که می‌دانیم جلوه کرد و ملت ایران با قاطعیت دربار را درهم کوفت».

شاپور بختیار به همین نقد و ایرادات اکتفا نکرده و می‌نویسد: «محمدرضا شاه بی‌تردید به بیماری خود بزرگ بینی مبتلا بود، به همه مشکوک بود و به کسی اعتماد نمی‌کرد. آیا دوست و یاری داشت؟ اسباب تأسف است، ولی تصور نمی‌کنم دورش را کسانی گرفته بودند که در مقابلش به خاک می‌افتادند، از امکاناتش استفاده می‌کردند و دربارش را تشکیل می‌دادند ولی دوستش نبودند. شاه، دوستی را پس می‌زد، نمی‌توانست بپذیرد که کس دیگری از او باهوش‌تر، آراسته‌تر، قوی‌تر، جذاب‌تر یا ثروتمندتر باشد. می‌خواست از هر بابت برتر از همه باشد و در نتیجه فقط آدم‌های تنگ‌مایه و فاسد را در اطراف خود گرد آورده بود. هرگز نتوانست جوانان را جذب کند. تصویری که از خود داشت تصویر یک راهنمای جهانی بود. در همه کارها حتی در حد انتخاب رئیس کلانتری بخش یا خرید و فروش سهام و یا برنامه توسعه یک شرکت تجاری هم مداخله می‌کرد. مدعی بود که در مسائل نفتی و انرژی صاحب نظر است. خیال می‌کرد اعمال او جواب به دنیا و به تاریخ است. اما نتیجه کارهایش نه فقط در خور ادعاها نبود، بلکه باعث سرافکندگی و سرخوردگی شد.

حتی این کج ذوقی را هم نشان داد و کتابی نوشت. عنوان کتاب شاه خود به اندازه کافی گویاست مأموریت برای وطنم کدام مأموریت؟ ایجاد تمدن بزرگ. چگونه می‌شد تمدنی بزرگ به وجود آورد، در حالی که ۵۵ درصد ایرانیان علی‌رغم سپاه دانش خواندن و نوشتن

نمی دانستند، عاقلانه تر این می بود که چنین بلندپروازی هایی در قالب کتابی تخیلی ریخته نمی شد. پول خرج می کردند و جوان ها را برای تحصیل به ممالک متحده می فرستادند تا پس از بازگشت مزه محرومیت از آزادی را بهتر درک کنند. کاش به جای این کار پول ها را واقعا صرف مبارزه با بی سوادی می کردند» (همان، ۱۲۹).

### نخست وزیر شاپور بختیار

در جریان انقلاب نام او با ارسال نامه سرگشاده به شاه بر سر زبان ها افتاد و سرانجام بعد از سقوط حکومت "ازهارى" در شرایطی که انقلاب به روزهای اوج و پیروزی خود نزدیک شده و کمتر کسی مسؤولیت خطیر نخست وزیرى را به عهده می گرفت، پیشنهاد شاه را برای احراز این مقام پذیرفت و علی رغم طرد وی از طرف جبهه ملی، کابینه خود را در ۱۶ دی ۱۳۵۷ ش به شاه معرفی کرد (بهنود، ۱۳۶۶: ۵۸). پذیرفتن نخست وزیرى از جانب بختیار جبهه ملی را از درون بی اعتبار ساخت و موجب گردید، سوابق اعضای آن زیر سؤال برود (مدنی، ۱۳۶۲: ۳۰۵).

شاه در کتاب خود می نویسد: «شاپور بختیار یکی از رهبران جبهه ملی بود و من قبلاً به وسیله رییس ساواک و دیگران در جریان فعالیت های او قرار داشتم و پس از مذاکرات طولانی او را برای حل مشکلات مناسب تشخیص دادم» (محمدرضا پهلوی، ۱۳۷۱: ۳۵۶).

### شروط بختیار برای قبولی نخست وزیرى

اگر چه عاقلی می نویسد: اولین شرط بختیار برای ریاست اخذ رأی تمایل مجلس بود و شاه این شرط را پذیرفت (عاقلی، ۱۳۷۴: ۱۳۲۳) و استمیل علت اصرار بختیار به این مورد را این می داند که بعد از سال ۱۳۳۲ ش سنت رأی اعتماد مجلس توسط شاه از بین رفته بود؛ چراکه این امر به مجلس فرصت می داد، تا نخست وزیر منتخب شاه را رد کند (استمیل، ۱۳۷۷: ۲۲۲) ولی شاپور بختیار در کتاب یک رنگی خود شروط را بدین ترتیب بیان می کند: «اول آزادی مطبوعات که با اعتقادات شخصی و عمیق خود من هم بسیار منطبق بود.

دوم انحلال ساواک.

سوم آزاد کردن زندانیان سیاسی.

چهارم انتقال بنیاد پهلوی به دولت.

پنجم حذف کمیسیون شاهنشاهی که چون دولتی در دولت در تمام امور مداخله می کرد. دو شرط شخصی خودم از این قرار بود: انتخاب تمام وزرا منحصر به من باشد. از اعلی حضرت بخواهم که اگر امکانش وجود داشته باشد بپذیرند و سفری به خارج بکنند» (بختیار، بی تا: ۱۸۳) البته بختیار معتقد است که سرعت پذیرفتن پیشنهاد خروج از کشور از طرف شاه او را به این فکر انداخته که آمریکایی ها نیز به او همین توصیه را کرده اند. او گفته ی محمدرضا شاه در کتاب پاسخ به تاریخ را نیز سرنخی از پیشنهاد آمریکایی ها می داند. چرا که شاه در پاسخ به تاریخ می نویسد که آمریکائی ها هم مایل به دور شدن او از کشور بودند، و در آخر همین کتاب تأکید می کند: «من از آمریکائی ها هیچ چیز را دریغ نکردم» (همان، ۱۸۴).

### حوادث دوران نخست وزیرى بختیار

شاه با قبول تمامی شرایط او در ۹ دی ۱۳۵۷ بختیار را به نخست وزیرى منصوب کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵۶) بدین ترتیب بختیار در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ ش. رأی اعتماد مجلس را گرفت و به دنبال رأی اعتماد مجلس، شاه و همسرش و سه فرزند از چهار فرزندش از ایران خارج شدند (بختیار، ۱۳۶۲: ۱۸۷) بختیار عمری در جبهه ملی علیه رژیم شاه مبارزه کرده بود و زمانی نخست وزیر شد که از جلال و جبروت این مقام و قدرت سیاسی آن جز حال های رنگ باخته چیزی باقی نمانده بود (میلانی، ۱۳۸۰: ۴۰۹).

در روز دهم دی تا ۲۶ که بختیار سرگرم تعیین وزیران و پاسخ به نمایندگان بود، در تهران و شهرستان‌ها حوادث و اتفاقات بسیار ناگواری رخ داد؛ در ۱۰ دی ماه در شهر مشهد، مردم به کلانتری‌ها و انجمن ایران و آمریکا حمله کردند و به دستور فرماندار نظامی با تانک به مردم حمله شد و ده‌ها تن کشته شدند؛ در کرمانشاه، ملایر، همدان، قم، بروجرد و ... مردم تظاهرات کردند. روز ۱۲ دی ماه امام در پاریس به مناسبت کشتارهای اخیر رژیم در کرمانشاه و مشهد و قزوین و شهرستان‌های ایران، پیامی فرستادند و متذکر شدند؛ اعانت به دولت یاغی و پرداخت مالیات و پول آب و برق و تلفن و سایر کمک‌ها به دولتی که شاه را سرکار آورد، خیانت به ملت و مخالف با حکم خدای تبارک و تعالی است (موحدی، ۱۳۶۳: ۲۷۷) همزمان با خروج شاه از ایران امام خمینی پیامی در ۹ ماده برای مردم و ملت ایران فرستاد و اعضای آن را غیر قانونی دانست و از نماینده‌های مجلس خواست که از رفتن به مجلس خودداری کنند از روزی که از طرف امام خمینی شورای سلطنت غیر قانونی شناخته شد و توصیه گردید، وزرا را به وزارتخانه‌ها راه ندهند عملاً از اعضای کابینه سلب اختیار شد. از طرفی عدم قبول وزارت جنگ از طرف فریدون جم کابینه را متزلزل ساخت و به دنبال آن استعفای یحیی صدق وزیری وزیر دادگستری ضربه دیگری بود که دولت را بیش از پیش متزلزل ساخت. بعد از خروج شاه نیز بختیار به عنوان نخست وزیر غیر قانونی، از طرف تمام دسته جات مورد حمله قرار گرفت و تلاش‌های مداوم او برای دستیابی به امام بی نتیجه ماند سران ۴ کشور آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در اوج بحران ایران جمع شدند، تا ایران را بار دیگر برای خود نگه دارند. رئیس جمهور فرانسه با توجه به اقامت امام در فرانسه به اظهار نظر پرداخت و صدر اعظم آلمان و نخست وزیر انگلیس عواقب مسأله سوخت و انرژی را مطرح کردند؛ تصمیم آن‌ها محرمانه بود و اعلامیه‌ای هم صادر کردند. در این کنفرانس بود که بختیار به عنوان مردی که باید سنگر شاه را حفظ کند، تأیید شد و برای ایجاد رابطه بین امام خمینی و بختیار تلاش شد. ژنرال‌هایز به ایران آمد و یک ماه هم ماند؛ اما موضع امام خمینی تغییری پیدا نکرد و اعلام نمود، هر دولتی که با رژیم فعلی ایران همکاری کند، طرد می‌شود (مدنی، ۱۳۶۲: ۳۰۸).

سید جلال تهرانی از طرف شورای سلطنت عازم پاریس شد، تا با امام خمینی مذاکره کند؛ ولی به دلیل این که امام این شورا را غیر قانونی می‌دانست، از قبول این ملاقات خودداری کرد و شرط ملاقات را استعفای تهرانی دانست و تهرانی هم تقاضای استعفا داد و بختیار دلیل این امر را این گونه بیان می‌کند: «تقاضای من بود که آقای تهرانی به پاریس برود، تهرانی می‌توانست حرفش را به گوش برساند و نشان دهد که نه فقط تاج و تخت خالی و بی صاحب نیست؛ بلکه حتی یک نفر از طرفداران خمینی هم در شورا عضویت دارد که نماینده پادشاه ایران است؛ چون تهرانی از قدیم با خمینی ارتباط داشت و زمان بازداشت ایشان، تهرانی برای آزادی او به وسائل مختلف متوسل شده بود» (بختیار، بی تا: ۲۰۲).

روز سوم بهمن کمیته‌ای برای استقبال از امام تشکیل شد، دولت بختیار برای جلوگیری از ورود امام فرودگاه را بست این اقدام باعث خشم مردم شد. مردم به خیابان‌ها ریختند (موحدی، ۱۳۶۳: ۲۷۸) و از بختیار خواستند که از تصمیم خود صرف نظر کند، بالاخره بختیار تسلیم شد و ۱۲ بهمن امام به ایران بازگشت. از طرف امام در ۱۶ بهمن مهدی بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت انتخاب شد و بازرگان دولت بختیار را غیر قانونی دانست. از مهم‌ترین وظایف شورای انقلاب، انتقال قدرت از نظام سلطنتی به حکومت اسلامی بود؛ اما شاپور بختیار همچنان سعی می‌کرد، از یک طرف حمایت مخالفان را جلب کند و از طرف دیگر ارتش را در غیاب شاه مطیع خود سازد. وقتی آمریکا متوجه این امر شد که بختیار با کمک ارتش نمی‌تواند بر اوضاع مسلط شود، به فکر نزدیکی با مخالفان و کنار آمدن با رژیم آینده افتاد به این منظور در جلسه‌ای که ارتشبد قره باغی و فرماندهان نظامی حضور داشتند، تصمیم به بی طرفی ارتش گرفته شد و از آن لحظه زندگی مخفی بختیار شروع شد و همین امر باعث شد که امام اعلام کند که انقلاب پیروز شده است (آموزگار، ۱۳۷۵: ۵۸۷).

### شاپور بختیار منتقد و منحل کننده ساواک

اگرچه یکی از نخبگان لر یعنی تیمور بختیار بنیانگذار ساواک بود و از دست‌اندرکاران اصلی آن دستگاه فاسد و ستم پیشه، ولی شاپور بختیار از ساواک و دست‌اندرکاران آن با نفرت یاد می‌کند و از این که یک بختیاری، تیمور بختیار بنیانگذار آن بوده است با تأسف یاد می‌کند، ولی از این که یک بختیاری دیگر باعث منحل شدن آن می‌شود با رضایت خاطر یاد می‌کند: «ساواک با کمک آمریکائی‌ها و

متأسفانه به دست یکی از خویشان من، تیمور بختیار، سازمان یافت که خود ریاست آن را تا سال ۱۹۶۱ بر عهده داشت و ۶ سال پس از این تاریخ به دست یکی از مزدوران همین ساواک به قتل رسید. به هر تقدیر من این رضایت خاطر را دارم که این تشکیلات منفور به دست بختیار دیگری منحل شد، زیرا در سال ۱۹۷۹ یکی از اولین اقدامات دولت من انحلال این دستگاه بود» (بختیار، همان: ۱۱۰).

اگرچه بختیار نیز به اجبار مردم و انقلابیون مجبور به انحلال ساواک شد. معلوم نیست که در حالت عادی نیز اقدام به چنین عملی می کرد یا نه؟ ولی در ادامه او از اعتقاد قلبی خود به نبودن این دستگاه منفور صحبت به میان می آورد که مصدق را نیز مخالف آن چنین نظامی می داند: «باید باید پذیرفت که هر دولت مایل است شهروندانش چنان که می خواهد فکر کنند و این نیاز را احساس می کند که باید مراقب آن ها باشد ولی سخت زنده است که قدرتی خودسر و خود رأی بر مردم حاکم شود و بتواند توسط ساواک هر که را خواست صرف نظر از نوع خطایش بازداشت کند و به دادگاه نظامی تحویل دهد. این درست آن چیزی بود که مصدق از میان برداشته بود او دادگاه نظامی را فقط برای رسیدگی به وضع کسانی که متهم به خیانت به کشور بودند و علاوه بر آن اختلاس نیز کرده بودند، صالح می شناخت» (همان، ۱۱۱).

بختیار از شکنجه های سخت ساواک سخن به میان می آورد. مثال در گوش متهمین گوشی هایی می گذاشتند و صدا را در آن به حدی بالا می بردند که بالاخره متهم مجبور به اقرار می شد. او شکنجه های ساواک را با شکنجه نازی های آلمان قابل قیاس می داند و از شک الکتریکی و سوزاندن با سیگار و غیره توسط ساواک سخن می گوید. همچنین او از وسایل شکنجه ای که از خارج برای شکنجه متهمان وارد می شده است. سخن می گوید و از مشاوران آمریکایی ساواک برای شکنجه. علاوه بر این از استبداد و فساد حاکم بر دستگاه پهلوی که تا آخر این سلسله رایج بوده است سخن می گوید و می نویسد که «اگر بنیاد پهلوی به این یا آن قطعه زمین نیاز داشت، صاحب زمین بازداشت می شد و کافی بود بگویند که به پادشاه توهین کرده است، یا اتهام دیگری از این نوع... ساواک در دل همه وحشت ایجاد کرده بود. با متهم درخور موقعیت و دستگاه اداری آه به آن تعلق داشت رفتار می شد». بختیار می گوید غالب سران ساواک نظامی بودند و بیشترشان در آن سازمان مزایای مالی و اختیاراتی داشتند که حتی وزرا از آن محروم بودند. او اکثر ساواکیان را آدم های منفوری معرفی می کند که بجز اذیت مردم به چیز دیگری فک نمی کردند.

شاپور بختیار به یکی از هزاران جنایت ساواک اشاره می کند که در نوع خود قابل توجه می باشد و افشاگری بسیار خوبی از جنایات ساواک است: «مرد جوانی همراه نامزدش به یکی از مغازه های شیک تهران می رود که هدیه ای بخرد. معاون نصیری، یعنی رئیس بخش شکنجه هم سر می رسد و می خواهد که قبل از دیگران به کار او برسند. مرد جوان به او تذکر می دهد که نوبت او نیست و از او می خواهد که منتظر بماند. به جای دادن جوابی معقول، شکنجه گر ساواک در مقابل همه مشتریان به مرد جوان دستور می دهد که از مغازه خارج شود و وقتی که جوان نمی پذیرد هفت تیرش را می کشد و او را می کشد و اما بعد چه پیش می آید؟ پلیس به محل واقعه می آید و گزارشش را تهیه می کند و کار به دادگستری حواله می شود. ولی فردای آن روز، ساواک کاخ دادگستری را محاصره می کند و پرونده را می سوزاند. هیچ کس هم پس از آن مزاحم قاتل نمی شود».

شاپور بختیار در یکی از مصاحبه های خود بیان می کند که: «سازمان امنیت وظیفه داشت و این یک مسئله ی بزرگ تاریخی ست که بنده به جناب عالی می خواهم عرض کنم وظیفه داشت که نگذارد یک نیروی اصیل ملی که وابسته نباشد، پا بگیرد» (الجوردی، ۱۳۵۷: ۳۶).

### تأثیر سیاسی ثریا اسفندیاری بختیاری بر جامعه ایران عهد پهلوی دوم

ثریا بختیاری نیز به عنوان یک نخبه لر در عهد پهلوی دوم فعال بودند. وی جدا از ملکه دربار بودن، مسؤولیت های سیاسی نیز داشتند و با تألیفات خود بسیاری از مسائل پشت پرده خاندان پهلوی را روشن نمودند. چگونگی ورود او به دربار پهلوی به این صورت بود که با گذشت دو سال از جدایی محمدرضا پهلوی از فوزیه، افراد گوناگونی به شاه برای همسری معرفی می شدند (همان: ۱۷). معرف ثریا، عمه



فروغ وی، ندیمه مادر شاه بود. نظر محمدرضا با دیدن عکس ثریا جلب شد و تمایل خود را به ارسال عکس های بیشتر و در نتیجه، فرستادن خواهرش شمس به اروپا برای آشنایی با ثریا و سرانجام دعوت از وی به ایران برای دیدار حضوری، ابراز کرد. با موافقت طرفین و اعلام نامزدی شاه با ثریا، روز ۶ دی به عنوان تاریخ عروسی معین شد. با ایتالی ثریا به حصه - که برخی معتقدند، وی را مسموم کردند مراسم به ۲۳ بهمن ۱۳۲۹ موکول شد.

محمدرضا سی و یک سال و ثریا هیجده ساله بود؛ اما برای کاستن تفاوت سنی، اعلام شد که ثریا هیجده سال دارد. زندگی آن ها تنها هفت سال، ادامه داشت. انتخاب ثریا به همسری شاه، گام مهمی در برقراری روابط دوستانه دربار با ایل بختیاری شد که روابط خوبی با انگلستان داشتند و در سرکوب رضاخان، روابطشان با دربار تیره شد (اسفندیاری بختیاری، بی تا: ۲۹-۳۲). به گونه ای که فروغ، بعداً به اتهام توطئه ازسوی بختیاری ها برای نفوذ به دربار، بیرون رانده شد (بختیاری، ۱۳۵۸: ۴۴).

ایام نقاهت ثریا فرصت مناسبی برای آشنایی بیشتر وی با مسائل جاری کشور شد که بیشتر، گرد مسئله نفت بود و سه قدرت شوروی، انگلیس و آمریکا بر سر آن رقابت داشتند (اسفندیاری بختیاری، ۱۳۵۸: ۲۸). این مسائل عبارت بودند از: ترور نخست وزیر، رزم آرا، ملی شدن صنعت نفت در ۲۸ اسفند ۱۳۳۰، نخست وزیری مصدق، کاهش قدرت شاه و به خطر افتادن منافع آمریکا و انگلیس، و در نتیجه، کودتا علیه دولت مصدق که در مرحله نخست با شکست روبه رو شد و به فرار شاه و همسرش در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به عراق و سپس به ایتالیا انجامید و سرانجام، آنان با سقوط دولت مصدق در ۲۸ مرداد به ایران بازگشتند (همان، ۳۳) ثریا در خاطراتش به نقش خود در روحیه بخشی به شاه که در دوران ضعف قدرت، دچار ناراحتی شده بود، اشاره کرده و خود را نخستین پیشنهاد دهنده کودتا علیه دولت مصدق به شاه می داند (اسفندیاری بختیاری، ۱۳۵۸: ۲۷). اما بر اساس مدارک، نقش اصلی با سرویس های جاسوسی انگلیس و آمریکا بود و دیگران، تنها نقش بازیگران صحنه را ایفا می کردند. شاه نیز تنها نقش امضاکننده عزل مصدق را داشت (اشرف پهلوی، ۱۳۷۶: ۲۴۰).

### وظایف ثریا بختیاری

ثریا بختیاری در دربار، صرفاً یک ملکه ی خاموش بی نقش نبود و در بسیاری از امور دخالت می کرد و مسؤولیت های زیادی را برعهده گرفت. او پس از دو سال و نیم تنش، اکنون ثریا طعم واقعی ملکه بودن را می چشید. حضور روزانه بختیاری ها در میهمانی های دربار، (فردوست، ۱۳۷۳: ۷۱) و بازگرداندن عمه فروغ و دکتر ایادی که به دلیل وهابی بودن و حساسیت های موجود به وی، پیش از این از دربار رانده شده بود و خبرچین شاه از ثریا نیز به شمار می آمد (زاهدی، ۱۳۸۵: ۲۳۰). نشان از قدرت ثریا در دربار داشت. وی علاوه بر رسیدگی به امور شخصی که شاه از وی به عنوان فردی علاقه مند به زندگی، تزیین منزل و انجام خدمات اجتماعی یاد می کند در مقام ملکه، دارای مسئولیت هایی چون دیدار با سفراء، نظارت بر آسایشگاه سیل زدهگان و سازمان حمایت مادران، بازدید از بیمارستان ها، پرورشگاه ها و مراکز خیریه نیز بود (اسفندیاری بختیاری، ۱۳۸۵: ۴۲ - ۴۰).

همچنین شاه پس از کودتا، سرپرستی جمعیت شیر و خورشید و سازمان امور اجتماعی شاهنشاهی را به او سپرد. وی به تأسیس یک مرکز خیریه با نام بنیاد ثریا اقدام کرد؛ از جمله امور فرهنگی این بنیاد، نشر و ترجمه آثار معروف جهان بود (همان، ۱۰۵). یکی از اقدام های شاه پس از کودتا برای بالا بردن جایگاه بین المللی خود، سفر به کشورهای شرقی، اروپایی و آمریکا بود که ثریا وی را همراهی می کرد.



## نتیجه گیری

در طول تاریخ شاهد نقش پررنگ خاندان های محلی در امور حکومت ها بوده ایم، همان طور که در این مقاله اشاره شد یکی از مهم ترین خاندان های محلی که نقش و تاثیر گذاری زیادی در امور حکومتی به خصوص زمان پهلوی داشتند، خاندان بزرگ و مهم بختیاری بودند. که مشهورترین آن ها در این دوره تیموربختیار، شاپور بختیار، ثریا بختیاری بودند که هر یک به طرق مختلف بر جامعه سیاسی ایران در عهد پهلوی نقش پررنگی داشتند. اگرچه تیمور بختیار در ابتدا پشتیبان محمدرضاشاه بود و بنیان گزار ساواک، ولی در آخر به جمع مخالفان وی پیوست و قصد براندازی رژیم پهلوی را داشت که قربانی ساواکی شد که وی خود بانی آن بود. همچنین شاپور بختیار که هم مخالف و نقاد رضاشاه بود و هم مخالف و نقاد محمدرضاشاه که نقدهای مهمی را بر این دو وارد می کند؛ ولی در نهایت محمدرضاشاه پهلوی برای برون رفت از مشکلات خویش مجبور می شود، شاپور بختیاری را که تا پیش از این بارها به زندان افکنده بود؛ نخست وزیر کند. شاپور بختیار در دوران نخست وزیری قصد مصالحه با رهبر کبیر انقلاب اسلامی را داشتند که امام ره نپذیرفتند. وی پس از ناکامی به صورت ناشناس از کشور خارج و در پاریس مشغول فعالیت بر علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی شد. در این میان ثریا بختیاری نیز از رژیم پهلوی طرفین بست و قربانی هوس های شاه می شود.

نتایج به دست آمده از این تحقیق، چرا که مشهورترین نخبگان لر (تیمور بختیار، شاپور بختیار، ثریا بختیاری و...) معرفی شدند و تأثیر سیاسی آن ها بر جامعه ایران بررسی شد که نقش مؤثری داشتند و در جهت استقلال و یکپارچگی جامعه ایران نقش مؤثری داشتند.

## فهرست منابع و مآخذ

- ۱-الموتی، مصطفی، (۱۹۹۸)، ایران در عصر پهلوی، لندن: بی نا.
- ۲-اصطخری، (۱۳۶۸)، المسالک و الممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: نشر بنگاه ترجمه.
- ۳-امیر احمدی، احمد، (۱۳۷۳)، خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلام حسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های تاریخ معاصر.
- ۴-باتامور، تیبی، (۱۳۷۲)، برگزیدگان و جامعه، ترجمه علی هاشمی گیلانی، مشهد: مرندیز.
- ۵-بختیار، شاپور، (بی تا) یکرنگی، ترجمه مهشید امیرشاهی، پاریس: بی نا.
- ۶-بختیاری، سردار ظفر، (۱۳۶۳)، خاطرات، تهران: نشر یساولی.
- ۷-بهار، ملک الشعراء، (۱۳۷۱)، احزاب سیاسی در ایران، ج ۲، تهران: نشر امیرکبیر.
- ۸-بهزادی، علی، (۱۳۷۷)، شبه خاطرات، بی جا: بی نا.
- ۹-بهنود، مسعود، (۱۳۶۶)، دولت های ایران از سیدضیاء تا بختیار، تهران: جاویدان.
- ۱۰-بیات، کاوه، (۱۳۷۶)، اسناد سپهبد شاه بخشی (عملیات لرستان)، تهران: نشر شیراز.
- ۱۱-آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۸)، ایران بین دو انقلاب، احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولی الی، تهران: نی.
- ۱۲-پارسادوست، منوچهر، (۱۳۶۷)، ریشه های تاریخی اختلاف جنگ عراق و ایران (۱۵۱۴-۱۹۸۰)، ج ۱.



تهران: شرکت سهامی انتشار.

- ۱۳- آموزگار، جهانگیر، (۱۳۷۵)، فراز و فرود، ترجمه لطف علیان، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۴- تابکی، منصور و بنی احمد، احمد، (۱۳۳۷)، پنج روز رستاخیز ملت ایران، تهران.
- ۱۵- استمیل، (۱۳۷۷)، درون انقلاب ایران، ترجمه شجاعی، تهران: رسا.
- ۱۶- اسفندیاری بختیاری، ثریا، بی تا، خاطرات ثریا ملکه اسبق ایران، ترجمه موسی مجیدی، بی جا: سعادت.
- ۱۷- اسفندیاری بختیاری، ثریا (۱۳۷۵)، کاخ تنهایی، ترجمه امیر هوشنگ کاووسی، تهران: البرز.
- ۱۸- اسفندیاری بختیاری، ثریا، (۱۳۵۸)، حالا خودم حرف می زنم، ترجمه معصومه عامری، بی جا: سعادت.
- ۱۹- اسفندیاری بختیاری، ثریا، (۱۳۷۶)، شاهدخت ناکام، ترجمه فرزانه همدانی، تهران: جانان.
- ۲۰- الموتی، مصطفی، (۱۳۷۵)، بازیگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷، لندن.
- ۲۱- تفرشی، مجید، (بی تا)، دانشنامه جهان اسلام، تهران: موسسه دایره المعارف الفقه الاسلامی.
- ۲۲- الجوردی، حبیب، (۱۳۵۷)، خاطرات شاپور بختیار نخست وزیر ایران، دانشگاه هاروارد: طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعه خاورمیانه دانشگاه هاروارد.
- ۲۳- نجاتی، غلام رضا، (۱۳۶۸)، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۲۴- معینیان، نصرت الله، (۱۳۳۳)، قیام در راه سلطنت، ج ۱، تهران: روزنامه آتش.
- ۲۵- امان اللهی، بهروند، (۱۳۷۹)، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۶- موحدی، (۱۳۶۳)، دوسال آخر، تهران: امیر کبیر.
- ۲۷- فردوست، حسین، (۱۳۷۱)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: اطلاعات.
- ۲۸- عربانی، جواد، (۱۳۹۰)، پدر ساواک (نگاهی به زندگی سیاسی، اجتماعی، سرلشکر تیمور بختیار)، تهران: نشر گفتار.
- ۲۹- عاقلی، باقر، (۱۳۷۰)، امید ها و نا امید ی ها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، لندن.
- ۳۰- طیرانی، امیر، (۱۳۹۴)، هفتاد سال پایداری، خاطرات حسین شاه ملکی، تهران: چاپخش.
- ۳۱- زاهدی، اردشیر، (۱۳۸۵)، خاطرات اردشیر زاهدی، تهران: کتاب سرا.

## The political role of the Bakhtiar family in the Pahlavi government

Zargham AbediKhah

### Abstract

Throughout the history of Iran before and after Islam, the great families have played an effective and decisive role in the political, economic and cultural developments of the governments. Due to their economic influence and social base, which was influenced by the deep-rooted cultural traditions of Iran, they always played a role in the success and failure of governments. One of these governments, which has gone through ups and downs during its 57 years, is the Pahlavi government. In the heart of the Pahlavi government, many influential families and tribes played a role, one of them was the Bakhtiari tribe, which played an important role in the political affairs of the government. Of course, Bakhtiari Khans played an effective role in political developments before Pahlavi, as during the constitutional era, Sardar Asad Bakhtiari was able to conquer Tehran with the help of the Bakhtiari people. Political marriage with Soraya Bakhtiari. Soraya Bakhtiari, as an influential woman in the Pahlavi court, attracted many Bakhtiaris to the power structure. People like Timur Bakhtiar, the founder of Savak, and Shapour Bakhtiar, the last prime minister of the Pahlavi government, are among the leaders of the Bakhtiari tribe, who had a great influence in the Pahlavi II era. The purpose of this research, which was carried out by the library method and by studying historical sources, is to investigate the position and role of the Bakhtiaris, especially Timur Bakhtiar and Shapur Bakhtiar, in the political developments of the second Pahlavi era. The findings of the research indicate that the Bakhtiari elite played a large role in political developments during this period.

**Keywords:** Pahlavi government, Bakhtiar dynasty, Timur Bakhtiar, Shapoor Bakhtiar, political developments.